

بر آن نمی تواند شد لهذا بعضی مغفول گرفته شد تا محل صحیح باشد سوال لفظی  
نقی را در اول ماضی چرا آوردند جواب برای کلامی نقی صدارت است تا از

ابتدا بر سماع هویدا شود که این کلام منقی است و مای نقی در لفظ ماضی هیچ عمل نکند

زیرا چه ماضی مبنی است بر فتحه آخرش تغییر پذیرد چنانچه بود ای لفظ ماضی قبل

و دخول مای نقی هم بر آن طریق باشد لیکن عمل در معنی کند و هر گاه وارد میشود که مای

نقی عمل در ماضی هم نکند چرا که معنی فعل ماضی همچنانکه بود باقی ماند و نقی از کلام

نقی مستفاد میشود جواب داد از آن صفت بقول خود یعنی فعل ماضی مثبت را بمعنی

فعل ماضی منقی گردانده می فرادرس مجازا بعمل در معنی ضم حرف نقی است بدین

طور که سابق اثبات مستفاد می شد حالا از مجموع صیغه نقی مستفاد خواهد شد نه آنکه

در معنی آن فعل تغییری راه می یابد سوال مثبت را بر منقی چرا مقدم کرد جواب

زیرا چه مثبت اصل است و منقی فرع آن سوال نقی ماضی همچنانکه از کلام

حاصل میشود از کلام لاینتر حاصل میشود چنانچه فلا صدق و لا عملی پس صفت متج

تخصیص ذکر مای نقی چرا نمود جواب زیرا چه دخول کلام لا بر ماضی کمتر است

بجمله کلام نا لهذا ذکرش در ساخت بحث نقی فعل ماضی معروف

ما فعل نکره آن یکم در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نقی فعل

ماضی معروف ما فعلنا ما فعلت ما فعلنا ما فعلنا ما فعلت ما فعلت ما فعلت ما فعلت

ما فعلت ما فعلت ما فعلت ما فعلت ما فعلت ما فعلت ما فعلت ما فعلت ما فعلت ما فعلت

سابق که بتفصیل بیان کرده شد در ظاهر خواهد شد بحث نقی فعل ماضی  
چون در کلام ما فعل نکره شده است یکم در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب

عش ماضی مجهول ما فعلنا ما فعلت ما فعلت ما فعلت ما فعلت

ما فعلتم ما فعلت ما فعلت ما فعلت ما فعلت ما فعلت ما فعلت ما فعلت

**فصل** این همه گفته شد بحث نفي فعل ماضی بود چون خواستی که نفس مضارع

بنامی یکی را از علامت های مضارع در اول او ای در اول فعل ماضی و این

بر تقدیر قول باشتقاق فعل مضارع از فعل ماضی چنانچه علامت تقدیرانی در شرح

زنجانی کامل بآن شده و آنچه بعضی از محققین گفته قول اشتقاق مضارع از ماضی

در حقیقت منقول اند هیچ صرفی نیست انتهی مبنی است بر قلت جمع و توفید این قول

است آنکه بعضی نوشته که مضارع فعل است و ماضی نیز فعل است با هم

بسیار است لهذا یکی از دیگری مشتق شد بخلاف مصدر که اسم است

با و نسبت ندارد و فعل ماضی که نسبت تحلیل تغییر نسبتی با مصدر دارد

از مصدر مشتق شد بخلاف مضارع که در تغییر بسیار است و بعضی از صرفیان

فرموده اند که مصدر اصیل است و ماضی فرعی است و نیز گفته اند که بنام آن از

اصل صحیح باشد حاجت نیست که آن را فرعی کرده شود و نیز در شرحی

اصل و ماده آن باقی می ماند و در معنی با ماضی زمانه گذشته میافزوست

در مضارع باقی نمی ماند پس اشتقاق مضارع از ماضی صورت نه بهره و در

قول باقی یفعل از فعل یسکون عین است نه از فعل ماضی و غیبه او

در متن راجع است بسوی فعل مضارع ای در اول فعل مضارع و این جهان است

مخبر است در اول قرآن است اگر چه خودی از قرآن است یا آنکه نه

مخبر است یعنی در اول اصول مضارع و در آخر اصول مضارع

ذکر مضارع ننوده ذکر امر و غیره جواب زیرا چه اسم فاعل و اسم مفعول و امر و نهی ما خودمانند  
از مضارع سوال علامت که میگوید جواب علامت آنرا گویند که باوشناخته شود چیزی  
پنانه مضارع بدخول یکی از حروف آتین شناخته میشود سوال مستقبل را زیادت حروف  
ساختند و بقصان حروف از فعل چنان ساختند جواب زیرا چه بر تقدیر نقصان باقی میماند  
کلمه عرب کم از قدر مناسب و آن بودن کلمه معرب بر سه حرف است و این توجیه در ثلاثی مجز  
است و ثلاثی مزید و رباعی را بر و قیاس کردند سوال در ماضی اگر این حروف را زائد  
بیاورند و در مضارع کم بیاورند هیچ قیامت لازم نمی آید جواب لائق زیادت مضارع است  
زیرا چه مزید علییه اجد اصل میشود و مضارع هم بعد ماضی است سوال حروف مضارع را  
پژاد اول ماضی آوردند در آخر جواب اول تا از عنقوان تکلم مضارع معلوم شود  
مضارع است و اگر در آخر می آوردند یا در وسط پس از ابتدا معلوم میشود که ماضی است  
چون علامت مضارع را میبردند مضارع میدانند در مضارع انتشار لازم می آید چه  
و هم اگر الف یا تا یا نون یا در آخر می آوردند بعضی از صیغه های ماضی التباس میشود  
یا را برین سه حمل کردند پد آنکه علامت مضارع در ثلاثی مجرد مفتوح میشود و در ابوابیکه  
ضعی آنها چار حرف دارد چون و خرج و اگر م و قائل و صرف معلوم میشود سوال  
یوت مضارع را در ثلاثی مجرد مفتوح چرا کردند جواب فتحه اخف الحركات است و ثلاثی  
و کثیر الاستعمال است پس فتحه مناسب آن شد سوال در مضارع عکبه ماضی آن چه  
جست دارد علامت مضارع معلوم چه میشود جواب اول چار حرفی فرج ثلاثی است  
بجودش بدون آن منصرف نیست و ضمیر نیز فرج فتحه است پس فرج را بضرع دادن اولی  
است سوال ضمیر فرج فتحه چگونه است جواب زیرا چه وقت تلفظ فتحه ب بر حال خود

میماند و وقت تلفظ ضم لب بر حال خود نماند و بقا بر حال اصل است به نسبت تغییر  
جواب دوم اگر در یکرم پارفتحه و هند التباس رود با مضارع ثلاثی مجرد پس ضرداوند  
دخل کردند بر این باب هر مضارعی را که ماضی آن چار حروف دارد سوال در یکرم  
و یقاتل و یصرف اگر فتحه پیداوند التباس بخیزی نمیشد پس می بایست که درین صیغ فتحه  
میدادند و یکرم را بر این حمل میکردند زیرا چه حمل قلیل بر کثیر بهتر است از عکس آن جواب  
چون از حمل قلیل بر کثیر التباس لازم می آید اگر چه در صورت واحد می شد لهذا اینجا حمل  
کثیر بر قلیل که پناه از التباس میدهد اولی است و در کلمات اهل صرف حمل کثیر بر قلیل  
واقع شده است چنانچه نقد و اعد و نقد را بر یعد حمل میسازند و در بعضی لغات در  
غیر چهار باب مذکور نیز گاهی ماضی مکسور العین یا مکسور الهمزة باشد برای دلالت بر کسره  
ماضی حروف مضارع را کسره میدهند چون یعلم و یستند و بعضی پارامستثنی  
میسازند بجهت ثقل کسره بر یا سوال برای دلالت بر کسره ماضی کسره حروف  
مضارع را چه اختیار کردند کسره حروف دیگر جواب اول زیرا چه حروف مضارع  
زائد اند و حروف در زائد بهتر است جواب دوم تا از اول امر بر کسره ماضی دلالت  
شود و تا کلمه را ساکن کن ای در ثلاثی مجرد و در رباعی مجرد و فاعله را بحال خود  
بگذار سوال در ثلاثی مجرد فاعله را چه ساکن کردند جواب تا اجتماع چار  
حرکت بی دلیل لازم نیاید سوال در رباعی چرا فاعله را ساکن نمیکند جواب  
هیچ گزینست آنجا لازم نیاید پس ضرورت سکون آنجا نیست سوال اگر در ثلاثی مجرد  
عین فعل را ساکن میکردند و فاعله را بر حال خود میگذاشتند تا هم هیچ قیاحت  
نمیشد جواب اجتماع چار حرکت بی دلیل از دخول حروف مضارع لازم آمد و

چون سکون او ممکن نیست زیرا چه ابتدا بسکون لازم خواهد آمد لهذا فاعل را که قریب است  
 یا خود کرده ساکن گردند و همین کلمه را بر حالت خود بگذارای در مثلثی مجرد و هم در سبک  
 مجرد و لام کلمه را ضم کن ای در هر دو و در رباعی مجرد و لام اول را کسره دهند و باید است  
 که مناسب بود یا در لفظ رفع بجای لفظ هم چرا که فعل مضارع معرب است و علامت  
 مضارع چار حروف اند الف و تا و یا و نون که مجموعی لفظ اتین باشد سوال  
 این چار حرف را برای زیادت چنانچه خواص گردند جواب زیر آنچه مستحق زیادت حروف  
 علیه هستند ای و او و یا و الف بسبب کثرت دور اینها در کلام عرب که هیچ کلمه ازین  
 حروف یا بعضی این حروف که حرکات اندخالی نیست پس یا خود موجود است و اما او  
 پس بدش تا هست و اما الف پس چون ابتدا بسکون محال بود لهذا او را حرکت دادند  
 و اما نون پس بحسب تناسب حروف مدولین آورده شد که این نون نده هست در هشتم  
 در حرف مدولین عده است و در تعلق سوال در تعبیر مجموع این چار حروف لفظ اتین  
 جزا اختیار کرد جمیع هم ای دیگر چرا گفت همچو انیت یا نانی یا نایت جواب لفظ اتین  
 لفظی دارد که دیگر اوزان را حاصل نیست زیرا چه او صیغه جمع مؤنث غائب است پس این  
 لفظ صفت حروف صیغه اندشای آمدند بر هر حرف بکلمه جمع و ای و نیز از صفت حرف  
 کلامی ازینها واقع نمی تواند شد الف برای وحدان حکایت نفس متکلم مذکور مؤنث  
 راست لفظ را بهی بزی است پس لفظ یا لفظ برای بی ازین سردوز است  
 در همین عبارت آینه و تا برای پشت کار راست است اما نون مرده که در است  
 ای در این جمع و تا از این مرهون شمارند راست ای واحد ششم از این  
 مرهون ششم مؤنث غائب است و یا برای چهار کلمه است از این مرهون ششم

راست ای واحد تثنیه جمع و یکی مرجع مؤنث عائب راست و نون برای تشبیه و جمع حکایت  
نفس مشکلم مذکر و مؤنث راست و گاهی در موضع و حدان حکایت نفس مشکلم صیغه تشبیه و جمع  
حکایت نفس مشکلم را می آرد نظر تعظیم میجو قول باری تعالی **لَقَدْ نَقَّصْنَا لَكَ أَجْسُنَ الْقَصَصِ**  
سوال تلف برای حدان حکایت نفس مشکلم چراسین کرده شد **جواب اول** بنا است  
وجود الف در آن که ضمیر مرفوع واحد مشکلم است **جواب دوم** بنا است اگر مشکلم مقدم است  
که از وابتداء کلام است و الف از سبب و مخارج اعنی اقصی حلق برمی آید پس بنا است متحقق  
گردید سوال نون برای تشبیه جمع حکایت نفس مشکلم چر اقرار شد **جواب اول** بنا است  
وجود نون در سخن که ضمیر مرفوع مشکلم مع الفیر است **جواب دوم** برای موافقت تشبیه  
و جمع مشکلم ماضی سوال تا برای شش صیغه مخاطب چر اقرار شد **جواب اول** تا  
در اصل و او بود و او چون از منتهی مخارج است زیرا که شغوبه است و کلام نیز بر مخاطب  
تمام میشود بدین سبب برای صیغه های مخاطب و او خاص کرده شد و چون از مثال او  
مثلاً **وَعَدَّ صَيْفَهُ** واحد مذکر مخاطب مضارع بنا میگردند **وَوَعَدَّ** همیشه و هنگامیکه بران و او  
عطف می آوردند **وَوَعَدَّ** همیشه و اجتماع سه و او کرده است لهذا او را با تبدیل کردند  
سوال و او را با چر تبدیل کردند و بدیگ حرف چر تبدیل نکرد **جواب اول** سبب  
تزیج مرجع و آن مبتدل شدن و او با در مثل **اَوْتَقَدَّ** **جواب دوم** و او چون برای  
مخاطب معین شد و آوز و نش مستکره گردید پس بحرفی از حروف ضمیر واحد مخاطب مرفوع  
یعنی **اَنْتَ** بدل می باید کرد برای سبب است پس اگر بالف یا نون بر میگردند و این را  
در مخاطب مضارع می آوردند **مَشَاهِدٌ** همیشه **مَشْكَلٌ** لهذا تا را اختیار کردند  
سوال در مثل **تَبَاعَدَ** یک تا را چر حذف می کنند **جواب اول** برای اجتماع دو حرف

از جنس واحد و عدم امکان ادغام زیرا چه ابتدا بسکون ممکن نیست سوال کدام تا  
حذف کرده خواهد شد جواب بعضی تا ثانیه را برای حذف معین کردند زیرا چه تا اول  
علامت مضارع است و علامت محذوف نمیشود و سیبویه بدین جانب رفته و بعضی  
حذف تا اول تجویز میکنند بسبب آنکه تا ثانیه علامت باب است و حذف آن محلی  
باب است سوال یا برای غائب چرا مقرر شد جواب یا از وسط مخارج است و غایب  
نیز متوسط است ای ذکر او درست میان شکم و مخاطب سوال کلمه غائب را  
برای پروردگار استعمال میسازند چنانچه میگویند یقول الله تعالی با وجود آنکه او تعالی  
غائب نیست جواب بسبب غیبت آن بحسب ظاهر چوس سوال صیغه مذکری آرتد بیست  
مؤنث با آنکه او تعالی مؤنث است نه مذکر جواب بسبب تفاوت مذکر سوال در مؤنث غائب  
چرا آورده شد جواب زیرا چه در مؤنث غائب ماضی آورده شد پس بدین مناسبت اینجا هم  
تا آورده شد سوال در مؤنث غائب ماضی تا ساکن است و اینجا چرا ساکن کردند جواب تا ابتدا  
بسکون لازم نیاید سوال پس فتح چه اوله ضم و کسر چه انا اند جواب برای موافقت دیگر حرف که  
مفتوح اند سوال و جمع مؤنث غائب چرا تا یا آوردند جواب زیرا چه در مؤنث غائب ماضی تا  
پس سجع باصل کرده یا آوردند سوال در تضرعین یا چرا از اند کرده شد جواب با علامت  
خطاب مؤنث است و فاعل او ستر نزد اخفش و نزد عامه یا ضمیر فاعل است چنانچه  
و او در تفعنون و تضعیف قول اخفش کرده اند که اگر با علامت خطاب باشد اجتماع  
دو علامت لازم آید زیرا که تا در اول کلمه نیز علامت خطاب است و این مکرر است اگر  
گفته شود که در این صورت تا علامت نخواهد بود خواهیم گفت که این التزام بلازوم است سوال  
برای علامت خطاب مؤنث یا چرا مقرر شد جواب بسبب آنکه در هذی یا علامت تا

حاضر است **سوال** از حروف انت چاره حرفی را از آن نکرده **جواب** اگر انت می آوردند  
 تضریان میشد و التباس به تشنیه لازم می آمد و اگر نون می آوردند و نون جمع میشدند و  
 اگر تانی آوردند و تا در کلمه واحده جمع میشدند و این سستکه است **سوال** چرا این  
 ضمیر را در تضرین ظاهر کردند و مستتر نکرده **جواب** تا فرقی نشود و التباس لازم  
 نیاید میان او و میان جمعش یعنی تضرین **سوال** در واحد مؤنث حاضر اگر این ضمیر  
 راستتر میکردند و ما قبل نون را حرکت میدادند التباس لازم نمی آمد **جواب** درین  
 صورت التباس بنون ثقیله در صورت لازم می آمد **سوال** تحصیل فرقی میان واحد  
 مؤنث حاضر و جمع او در حال استتار یا می ضمیر چرا بجز نون نکرده **جواب** درین  
 صورت التباس بواحد مذکر حاضر میشد و در هیئت محل نون اعرابی را در **سوال**  
 نون اعرابی را در هیئت محل چرا آوردند **جواب** بسبب غایت اتصال ضمائر چون  
 و یا و انت آخر فعل بمنزله وسط کلمه شد و فعل مضارع معرب است پس اگر اعراب  
 قبل ضمائر می آوردند گویا در او سستکی افتاد باعتبار ظاهر و اگر بر ضمائر داخل میکردند  
 در حقیقت بر کلمه دیگر دخول اعراب میشد لهذا بدل اعراب نون را آوردند و همین  
 جهت نسبت کرده نون اعرابی گویند **سوال** نون را چرا برای بولیه اعراب رفع  
 خاص کردند **جواب** زیرا چه نون مناسب و او است و او از دو ضمیر جدا می شود  
 و اعراب مضارع هم رفع است چنانچه که نون اعرابی در آن کسور باشد و در جمع  
 یکی جمع مذکر غائب و دوم جمع مذکر حاضر و یکی واحد مؤنث حاضر درین سه صیغه  
 نون اعرابی مفتوح باشد **سوال** چرا در چهار تشنیه این نون کسور است و در سته جا  
 دیگر مفتوح **جواب** در جمع مذکر غائب و جمع مذکر حاضر ما قبل نون و او است و در هر دو



مؤنث حاضر ماقبل نون یاست و او و یا هر دو ثقیل اند پس اگر درین سه جانون کسره یا ضمه میدادند ثقل زیاد میشد لهذا گفته که اخف الحركات است با و او شد تا تعاد

بمصول انجامد و در چهار تشنیه چون ماقبل نون الف است پس نون تحمل بهر اعراب است و قاعده الساکن اذا حرک حرک الکسر مرجح کسره گردید لهذا کسره و او ند و نیز کسره وسط است میان ضمه و فتح و تشنیه نیز متوسط است میان واحد و جمع پس داون متوسط است

اولی است و نیز نسبت بهت با تشنیه اسم چون در بیان سوال نون اعرابی را با آخر ستیبل چرا آوردند جواب نون اعرابی بدل اعراب است و محل اعراب آخر کلمه است سوال محل اعراب آخر کلمه چرا مقرر شد جواب زیرا چه اعراب دل است بر صفت

کلمه ای فاعلیه یا مفعولیه شمار و صفت را در چه بعربیت است از موصوف لهذا اعراب بر آخر کلمه آورده شد سوال بهرگاه نون اعرابی بدل اعراب رفع است پس در یفعلون و یفعلون با وجود رفع نون اعرابی را چرا آوردند جواب این رفع رفع واحد است

**بلکه ضمه الیه که بسبب مناسبت و او داده اند بحث اثبات فعل مضارع**

معروف یفعل میکند و خواهد کرد آن یکم در زمان حال و استقبال صیغه واحد و مذکر غائب بحث اثبات فعل مضارع معروف یفعلون میکنند و خواهند کرد آن دو مردان در زمان حال و استقبال صیغه تشنیه مذکر غائب بحث الیخ یفعلون میکنند و خواهند کرد آن همه مردان در زمان حال و استقبال صیغه جمع مذکر غائب بحث الیخ یفعل

یکند و خواهد کرد آن یکزن در زمان حال و استقبال صیغه واحد مؤنث غائب بحث الیخ یفعلون میکنند و خواهند کرد آن دو زنان در زمان حال و استقبال صیغه تشنیه مؤنث غائب بحث الیخ یفعلن میکنند و خواهند کرد آن همه زنان در زمان حال و استقبال

و او و یا هر دو ثقیل اند پس اگر درین سه جانون کسره یا ضمه میدادند ثقل زیاد میشد لهذا گفته که اخف الحركات است با و او شد تا تعاد

صیغه جمع مؤنث غائب بحث الخ تفعل میکنی و خواهی کرد تو یک در زمان حال استقبال  
 صیغه واحد مذکر حاضر بحث الخ تفعلون میکنید و خواهید کرد شما در زمان  
 حال استقبال صیغه تشبیه مذکر حاضر بحث الخ تفعلون میکنید و خواهید کرد شما  
 همه مردان در زمان حال و استقبال صیغه جمع مذکر حاضر بحث الخ تفعلین میکنی و خواهی  
 کرد تو یک زن در زمان حال و استقبال صیغه واحد مؤنث حاضر بحث الخ تفعلان میکنی  
 و خواهید کرد شما در زمان حال و استقبال صیغه تشبیه مؤنث حاضر بحث  
 الخ تفعلن میکنید و خواهید کرد شما همه زنان در زمان حال و استقبال صیغه جمع  
 مؤنث حاضر بحث الخ افعل میکنم و خواهیم کرد من یک مرد یا یک زن در زمان حال استقبال  
 صیغه اعدان حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ تفعل میکنم و خواهیم کرد ما  
 و مردان یا در زمان یا همه مردان یا همه زنان در زمان حال و استقبال صیغه تشبیه

در حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ فصل این همه که گفته شد بحث اشیاء  
 فعل مضارع معروف بود چون خواهی که فعل مضارع مجهول بنا کنی از فعل مضارع  
 معروف علامت مضارع را ختمه ده یعنی اگر ختمه نباشد بلکه فتحه باشد برای ظهور  
 یا کسره بر لغت یعنی چنانچه گذشت و اگر ختمه باشد بحال خود ماند و عین کلمه را فتحه ده  
 در وقت حال یعنی اگر عین کلمه معلوم باشد یا کسره و اگر مفتوح باشد پس در باقی ماند  
 و لام که بر اجزای آن خود بگذارد چرا که مغیری یافته نشد تا فعل مضارع مجهول گردد و سوال  
 در مضارع مجهول چرا علامت مضارع را مجهول ختمه دانند جواب اول مجهول مضارع  
 معروف است و ختمه فرع فتحه است جواب دوم بناست ماضی مجهول که اول  
 آن هم معلوم است سوال عین کلمه را فتحه چرا دانند جواب تا ختمه اول با ختمه

در وقت  
 مجهول مضارع  
 معلوم مضارع  
 مجهول مضارع  
 مجهول مضارع

عین معتدل شود زیرا چه مضارع ثقیل است از ماضی بسبب زیادتی حروف اتین  
 پس لخواه اعتدال ضرورت و بعضی از صرفیان نوشته اند که صیغه ثقیل مثل فَعَلْ  
 است در حرکات و سکونات و برین وزن اکثر در عرب نیامده الا نادرا پس این وزن  
 غیر معتاد شد و مجهول هم غیر معتاد است لهذا اختیار کرده شد سوال این قاعده بنای  
 مجهول در مضارع رباعی مجرد جاری نیست زیرا چه عین او را فتحه نمیدهند پس قاعده  
 عامه بر آن در جمع اواب چیست جواب قاعده عامه این است که علامت مضارع را  
 اگر بسته نباشد متمد و باقبل آخر را فتحه اگر نبود تا مضارع مجهول گردد چون یَضْرِبُ

بیشتر و بکرم و بید شرح و امثال اینها بحث اثبات فعل مضارع مجهول  
 یقتضی کرده میشود و کرده خواهد شد آن یک در زمان حال و استقبال صیغه واحد

ذکر غائب بحث اثبات فعل مضارع مجهول یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ  
 یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ

مفصل اینها که گفته شد بحث اثبات فعل مضارع

مجهول چون خواهی که فعل مضارع منفی به نفی بلا یا کنی لای نفی ای لای یکد است  
 بر نفی فعل کند و اول ادای فعل مضارع در سوال بحث لای نفی را بعد

بحث مثبت جزا ذکر کرد و جواب زیرا چه منفی فرع مثبت است سوال لای نفی  
 را در اول مضارع جرمی آن در جواب تا از ابتدای کلام سماع آگاه شود که این کلام

منفی است و لای نفی در نظم مضارع هیچ عمل نکند بقیاس بای نفی چنانچه بودی  
 مضارع قبل و اول لای نفی بمران طریق باشد لیکن عمل در معنی کند و هرگاه چنان

باشد که در صورتی که منفی فعل مضارع همچون آنکه بود باقی می ماند

و نفی از کلمه استفاد میشود جواب داد از این مصنف بقول خود یعنی فعل مضارع

مثبت را بمعنی فعل مضارع منفی گرداند و تفصیل این معنی در بحث ماضی منفی گذشت

تذکر سوال نفی فعل مضارع همچنانکه از کلمه لا میشود از کلمه ما هم میشود نحو ما یقبل

بیرا الا القاسمین پس وجه تخصیص ذکر لای نفی بصیغه جواب کثرت استحال

کلمه لای نفی بر فعل مضارع بنسبت مای نفی بحث نفی فعل مضارع

معروف لا یتفعل نمیکند و نخواهد کرد آن یکم در زمان حال و استقبال

و آمد مذکر غائب بحث نفی فعل مضارع معروف لا یتفعلان لا یتفعلون لا یتفعلن

لا یتفعلان لا یتفعلن لا یتفعلان لا یتفعلون لا یتفعلین لا یتفعلن

لا یتفعلان لا یتفعلن معانی این صیغ برستد بر محقق نخواهند ماند بحث نفی فعل

مضارع مجهول لا یتفعل کرده نمی شود و کرده نخواهد شد آن یکم در زمانه

حال و استقبال صیغه و آمد مذکر غائب بحث نفی فعل مضارع مجهول لا یتفعلان

لا یتفعلون لا یتفعلن لا یتفعلان لا یتفعلون لا یتفعلین لا یتفعلن

لا یتفعلان لا یتفعلن معانی این صیغ برستد بر سابق روشن اند

فصل این همه که گفته شد بحث نفی فعل مضارع معروف و مجهول بود چون

خواهی که فعل مضارع منفی به نفی بن بناگنی کن در اول فعل مضارع معروف

باشد یا مجهول در سوال بحث نفی بن را چنانکه بحث نفی بلا در ذکر ملاحظه

کرد جواب نه را چه لای نفی تغییری در لفظ مضارع نمی دهد و کن متغیر میباشد

و آنچه تغییری ندهد و بنحال خود باقی دارد و اکثریت است داشته است لا ین تقدیم است

سوال کلمه کن بر فعل خود است یا انحرافی یا نه است جواب نه است و سبب

خود است و حرفی است مستقل و صفی بن نصیر همین را صحیح گفته و نزد فخر ادا صلی  
است الف را بنون بدل کردند و صفی گفته که هیچ دلیل نیست بر قول فخر و نزد  
خلیل اصلش لآن بود همزه بکثرت استعمال بنظر خطیف ساقط شد لآن که دید  
الف را با اجتماع ساکنین حذف کردند و رد کرده شده است قول خلیل بدین وجه  
که تقدیم آنچه در چیز آن باشد بر آن جابر نیست چرا که گفته نمیشود زید آن ضرب  
و تقدیم آنچه در چیز آن باشد بر آن درست است چنانچه سیویه از عرب نقل کرده  
عمر آن ضرب پس چگونه اصل آن لآن باشد و خلیل را بر سید که بگویش پرواز  
بدین مخط که کلمه از مقتضای خود بسبب ترکیب تغیری می پذیرد پس جابز است  
که آن حکمی داشته باشد و هنگام ترکیب آن و تجدید وضع حکمش تغیر پذیرفته  
باشد و بعضی نوشته اند که اصل آن لآن است در آخرین خفیفه برای تاکید نفی  
آورند و با اجتماع ساکنین الف افتادین باقیماند سوال آن را در اول مضارع  
چون می آرند باخر چنان می آرند جواب تا وقت ابتداء کلمه شکلم سابع آگاه شود که  
این نفی بن است سوال صنعت رجه اول فعل مضارع گفت در اول او  
چرا نگفت با وجود آنکه مختصر بود جواب اگر اینجا در اول او میگفت تو هم همیشه که تغییر  
راجع است بسوی نفی فعل مضارع پس لازم می آید که لآن را در اول فعل  
مضارع در آرند و حال آنکه در واقع چنان نیست لهذا برای تصریح و رفع توهم  
در اول فعل مضارع گفت و این نفی را نفی تاکید بن گویند و لآن در فعل استنباط  
بجز محل نصب کند سوال آن چرا فعل استقبال را نصب کند جواب آن نفی  
همزه و حرفون ناصیه فعل استقبال اصل است و لآن مشابها است در حرفون

و حرکت و سکون و معنی استقبال پس بشا بهت آن کن نیز نصب کند سوال  
 آن بفتح هز و چرا نصب فعل استقبال کند جواب زیرا چه شایه است بان که در فعل  
 و ناصب هم است در لفظ چنانچه ظاهر است در معنی زیرا چه دخول بر دو ماقول  
 بتاویل مصدر میشود و آن پنج محل این است واحد مذکر غائب و احد مؤنث غائب  
 و احد مذکر حاضر و دو وصفه حکایت نفس شکلم ای و حدان حکایت نفس شکلم و  
 تشبیه و جمع حکایت نفس شکلم و در هفت محل نون اعرابی را ای نونی را که بدل  
 اعراب رفع است ساقط گرداند ای کن سوال کن نون اعرابی را چرا ساقط  
 کند جواب زیرا چه نون اعرابی بدل رفع است و هر گاه که نون در رفع ساقط کرده نصب ساقط  
 نون اعرابی را که بدل آن است هم ساقط خواهد کرد چهار تشبیه ای تشبیه مذکر غائب و تشبیه مؤنث  
 غائب و تشبیه مذکر حاضر و تشبیه مؤنث حاضر و در جمع یکی جمع مذکر غائب و در جمع مذکر حاضر  
 یکی واحد مؤنث حاضر و در دو کلمه یعنی جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث حاضر هیچ عمل  
 نکرده ای کن زیرا چه باخر این هر دو وصفه در رفع است که او را ساقط نموده نصب پیدا شد  
 و نون اعرابی است که بعمل آن بیفتد بلکه اخر این هر دو وصفه نون ضمیر جمع است و کن  
 متعارف را بعضی مستقبل منفی گرداند نزد بعضی کن موضوع است برای تا کی نفس بل  
 زیرا ای مطلق نفی مستقبل و تزد جنسی برای تا بید نفی مستقبل است بدلیل قول  
 او تعالی این الذین کفروا و ماتوا و هم کفار فلن یقبلن احدکم علی الارض الذین  
 ای هرگز و گاهی قبول نکرده خواهد شد از یکی از کفار زیرا که به پستی زمین در دستورات  
 گفت که تا بید عدم قبول زرد مذکور از جای دیگر استفاد باشد از این آیت و اگر کن  
 برای تا بید نفی مستقبل آید پس تخصیص الیوم در قول او تعالی فلن یقبلن احدکم علی الارض

ای بافتن است  
 جمع حکایت  
 تشبیه  
 جمع مذکر  
 جمع ای  
 جمع مؤنث  
 جمع مذکر  
 جمع ای

درست نخواهد شد قائل و بعضی بر آن اند که این موضوع است برای نفی مستقبل

گاهی در تاکید استعمال است و گاهی در تاکید بحث نفی تاکید بلین و فعل

مستقبل معروف و فعل هرگز نخواهد کرد آن یکدیگر در زمان استقبال

صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی تاکید بلین در فعل مستقبل معروف و فعل

لن یفعلوا لن یفعل لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا

لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا

بحث نفی تاکید بلین در فعل مستقبل مجهول لن یفعلوا لن یفعلوا

کرده نخواهد شد آن یکدیگر در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی تاکید

بلین در فعل مستقبل مجهول لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا

لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا

و معانی این صیغ را حاجت بیان نیست فصل این همه که گفته شد بحث نفی

تاکید بلین در فعل مستقبل معروف و مجهول بود چون خواهی که مضارع منفی به نفی محمد

بلم ناکنی لم در اول فعل مضارع در آرس سوال مصنف سح بحث لن را بر بحث لم

چرا مقدم کرد چو اب زیرا چه لن آخر فعل مضارع را از حرکت باز نداشت بکلمات

لم که از حرکت باز داشت و آخر را جزم کرد و نیز لن تغییر زمانه نکرد و لم زمانه را تغییر

ساخت پس اشرفیه مرزن راست سوال لم در اول فعل مضارع چرا آورده شد

چو اب تا سامع بر وقت بدو حکم بفهمد که این نفی جمله است سوال تخصیص

و دخول لم بفعل چراست چو اب زیرا چه عمل لم تبدیل زمانه استقبال است با

جواب زیرا چه عمل او که تبدیل زمانه است استقبال است برمانه ماضی هنگام دخول لم  
 ماضی متحقق نمیشود و سوال مصنف در اول نقل مضارع گفت در اول او چرا نگفت  
 جواب اگر مصنف در اول او میگفت تو هم میشد که ضمیر او راجع است بیسوی نفی تا کی  
 بن و حال آنکه لم بر نفی تاکید بن و داخل نمیشود لهذا مصنف علیه الرحمة بیان کرده  
 سوال این را نفی محمد لم چرا نمیداند جواب محمد یعنی اول و سکون دوم بمعنی  
 دانسته انکار کردن است کذا فی الصراح و چون ماضی متحقق الوقوع است پس معنی  
 گوید دانسته انکار کردن است و اما محمد بالضم و بفتحین پس بمعنی قلت خبر است نه بمعنی  
 انکار کذا فی القاموس و سنن ابی الارب و آنچه شارح صرف میرزا علی برجندی بفتحین  
 نقل کرده مخالف اکثر کتب معتبره لغت است اما صاحب منتخب می نویسد محمد بالفتح  
 و الضم و بفتحین و جمود بالضم انکار کردن بدانستگی انتهی و لم در فعل مضارع در پنج  
 محل جزم کند زیرا چه موضوع است برای جزم اگر در آخر ادای فعل مضارع حرف علت  
 نباشد و آن پنج محل این است و احد مذکر غائب و احد مؤنث غائب و احد مذکر حاضر  
 و حدان حکایت نفس شکر تشبیه و جمع حکایت نفس شکلم و گاه بعزورت شکر کلمه لم جزم  
 نمیکند و حدوت مجزوم بعد لم هم بعزورت درست است و فصل بیان لم و نحوه دوم هم وارد  
 شده است للضرورة و هذا کلاما قال الرضی و اگر در آخر فعل مضارع حرف علت باشد  
 ساقط گرداند ای لم حرف علت را زیرا چه حرکت رفع قبل دخول لم از جهت استتقال  
 مجزوم شده بود پس بعد دخول لم اگر سقوط حرف علت نشود و عمل لم مفهوم نگردد  
 و نیز حرف علت مناسب حرکت است که از مد و اشباع حرکات حرف علت پیدا میشود  
 و چون حرکت از عمل لم ساقط شد حرف علت نیز ساقط خواهد شد چون لم در پنج محل جزم



تغزیر برای خوانند آن گیرد اصلش نیز نحو بود بنهم و او ضمه بر و او ثقیل داشته  
 ساکن کردند نیز نحو بسکون و او شد چون لم در اول او در آمد بعد است جزم و او افتاد  
 لم بیخ شده لم نیزم از باب ضرب یضرب ای نینداخت آن گیرد اصلش نیز می بضم یا  
 بود ضمه بر یاد شوار داشته ساکن کردند نیز می بسکون باشد چون لم در اول او در آمد  
 علامت جزمی سقوط حرف علت شد لم نیزم گردید و لم بخش از باب سماع یسمع  
 ای نه ترسید آن گیرد اصلش بخش می بضم یا بود چون با متحرک و ما قبل او مفتوح است  
 یا رالف کردند بخش با لغت شد و لم در اول چون در آمد الف را ساکت گردانید لم بخش  
 اگر بر بداند که بعد سقوط حرف علت عین کلمه بحال خود ماند و این اکثر است و گاهی  
 عین کلمه را آخر کلمه اعتبار کرده سکونش تجویز بسیارند چون متقی که هر گاه کلمه بر آن آید  
 یا رالف کرده فاف را ساکن کرده لم نیزم بسکون فاف میگویند و حرف علت

سه است و او الف یا سوال این سه حرف از حرف چهارم میزند جواب زیرا چندین حرف قبول  
 اطلاق میکنند از حروف ابدال اسکان پس تغزیر را می است درین حروف تجویز علی که تغزیر مزاجی دارد  
 و نیز علت بالکسر یعنی بیاریست کذافی الصراح و وقت بیماری مجموعه این سه حرف و ای و ای از زبان  
 بعضی بیرون می آید شاعری گوید شعر حرف علت نام کردم و او الف و ای را نام  
 هر که اوردی رسد ناچار گوید و ای را که مجموعه وی و ای باشد سوال مجموعه این  
 سه حرف سوای و ای دیگر هم مقصور بود چون اوی و وی پس چرا صفت و ای را  
 خاص نمود جواب تا اشاره باشد بوجه تشبیه که کلمه و ای از زبان علی بیرون  
 می آید نه مجموعهات دیگر تشبیه حرف علت ساکن را همین گویند اگر با وجود سکون  
 آن حرکت تا قبل موافق او باشد از حرف مد گویند بسبب تولید او از مد حرکت به الف

از فتح و واواز مدغمه و یا از کسره پدید میآید و همین جهت و او را اخت صفت  
 و یا را اخت کسره و الف را اخت فتح نامیده اند سوال اخت میگویند بلفظ اخ چرا  
 تعبیر میکنند جواب زیرا چه حرف حکم تانیث دارد و در مفت محل ای تانیث مذکور  
 غائب و جمع مذکور غائب و تانیث مؤنث غائب و تانیث مذکور حاضر و جمع مذکور حاضر و واحد مؤنث حاضر  
 و تانیث مؤنث حاضر فون اعرابی را ساقط گردانند ای لم چرا که فون اعرابی بدلای رفع است  
 که در واحد بود و هر گاه لم رفع را از واحد ساقط ساخت و ضمیر را هم ساقط خواهد کرد و در  
 دو محل در نظر هیچ عمل نکند ای لم چرا که درین هر دو جا نه رفع است و نه فون اعرابی  
 بدل آن بلکه این فون که هست فون علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل است چنانچه گذشت  
 و آن دو محل این است جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث حاضر و در همه کلمات عمل در  
 معنی کنند ای لم یعنی صیغه فعل مضارع را یعنی ماضی معنی گردانند ای لم سوال  
 لم مضارع را یعنی ماضی معنی چرا گردانند جواب لم مشابهت با آن شرطیه زیرا چه هر دو  
 عامل جازم اند پس همچنانکه این ماضی را یعنی مستقبل گردانند آنچنان لم مستقبل را یعنی  
 ماضی معنی گردانند ملا للضد علی الضد بحث نفی جحد لم و رفع فعل مضارع  
معروف لم یفعل ای نکرد آن یک مرد در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب  
بحث نفی جحد لم و رفع فعل مضارع معروف لم یفعل لم یفعلوا لم یفعلوا لم یفعلوا لم یفعلوا  
لم یفعل لم یفعلوا لم یفعلوا لم یفعلوا لم یفعلوا لم یفعلوا لم یفعلوا لم یفعلوا  
صیغ از ما تقدم فایر اند بحث نفی جحد لم و رفع فعل مضارع مجهول  
لم یفعل کرده نشد آن یک مرد در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی جحد  
لم و رفع فعل مضارع مجهول لم یفعلوا لم یفعلوا لم یفعلوا لم یفعلوا لم یفعلوا

در وقت  
 در وقت  
 در وقت  
 در وقت

در وقت

لم تفعلوا لم تفعلوا لم تفعلوا لم تفعلوا لم تفعلوا لم تفعلوا لم تفعلوا لم تفعلوا لم تفعلوا لم تفعلوا  
 ظاهر اند حاصل این همه گفته شد بحث لغوی مجد علم بود چون خواهی که لام تاکید ای  
 لایکه افاده معنی تاکید نماید و مجرد باشد از معنی حالیه زیرا چه اگر معنی حالیه داشته باشد  
 پس اجتنابش بانون تاکید که معنی استقبال پیدا میسازد و شوارست بانون تاکید ای  
 فونیکه افاده معنی تاکید نماید جمع کنی ای در فعل استقبال زیرا که ایق بناکید بحسب عادت  
 غیر موجود است ای استقبال نه ماضی و نه حال کذا فی شرح الازجائی لام تاکید در اول  
 مستقبل در آرونون تاکید در آخر او ای استقبال زیاده کن سه ال نون تاکید  
 بدون لام تاکید در مستقبل داخل میشود یا نه جواب در مستقبلی که در معنی طلب  
 باشند چون انرونی و تمنی و استفهام البته نون تاکید بدون لام تاکید می آید زیرا  
 بسبب وجود معنی طلب در آنها مناسب شد تاکید آن و در مستقبلی که خبر محض باشد  
 داخل نشود نون تاکید مگر بعد داخل شدن لام تاکید با اول آن و این است مذکور  
 محققین و نزد بعضی درین مستقبل هم دخول نون تاکید بدون لام تاکید درست است  
 سوال صفت در اول مستقبل گفت در اول مضارع چرا گفت جواب برای  
 تنبیه بر این معنی که هنگام دخول لام تاکید و نون تاکید محض معنی استقبال گرفته می شود  
 سوال لام تاکید را با اول فعل استقبال و نون تاکید را با آخر آن چرا خاص کردند جواب  
 زیرا چه لام برای تاکید اسم نیزی آید و نون نمی آید مگر برای تاکید فعل و اسم مقدم و نون  
 است پس حرف تاکید آن مناسب شد که اول و مقدم باشد و فعل متاخر و ضعیف  
 است پس حرف تاکید آن مناسب شد که مؤخر باشد برای فرق کردن میان تاکید  
 اسم و تاکید فعل و نیز اگر نون تاکید را در اول آورند ابتدا بسکون لازم خواهد آمد

و آن مستضع است و نیز نون تاکید مشابه نون مقویین است و محل او آخر کلمه است و نون تاکید و نون  
 است یکی نون تقید و دوم نون خفیف هر دو نون در افاده معنی تاکید مستقبل برابر اند مگر  
 اکثر کوفیان نون تقید را اصل و نون خفیف را فرع آن می پندارند و بصریان هر یکی  
 را اصل میدانند و نزد بعضی در نون تقید تاکید زائد است ب نسبت نون خفیف نون  
 تقید نون شد و اگر گویند و نون خفیف نون ساکن را سوال نون شد در تقید چرا  
 گویند جواب زیرا چه شد و باعتبار آنکه دو حرکت در یکجا بهم می آید ثقلی دارد سوال  
 نون ساکن را خفیف چرا گویند جواب زیرا چه ساکن و واحد خفیف می باشد از دو حرکت  
 سوال نون تقید حرکت است و اصل در حرکت بناست و اصل در بنا سکون است  
 پس نون تقید چرا متحرک شد جواب اگر حرکت نیدادند اجتماع ساکنین ای دو نون  
 علی غیر حده لازم می آید و این مستضع است سوال از جمله حرکات فتحه را چرا خاص کردند  
 جواب زیرا چه فتحه اخف حرکات است و نون تقید در چارده کلمه آید بسبب نبودن ماضی  
 و نون خفیف در هشت کلمه آید زیرا چه در شش ماضی ماضی است چنانچه واضح خواهد شد و آن  
 هشت کلمه این است واحد مذکر غائب جمع مذکر غائب و واحد مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر  
 جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر و در آن حکایت نفس متکلم تشبیه جمع حکایت نفس  
 متکلم و ماقبل نون تقید در پنج محل مشتوح باشد و در دو محل مفهوم دور یک محل کسور  
 در شش محل ساکن چنانچه می آید و آن پنج محل این است واحد مذکر غائب و واحد مؤنث غائب  
 و واحد مذکر حاضر و دو صیغه محکایت نفس متکلم ای و در آن حکایت نفس متکلم و تشبیه جمع  
 حکایت نفس متکلم سوال ماقبل نون تقید را درین پنج محل ساکن چرا کردند جواب  
 تا اجتماع ساکنین علی غیر حده لازم نیاید سوال منجز حرکات فتحه چرا درند جواب

فوقخصیت است و نون ثقیله ثقیل پس مناسب شد که با قبلش را فتحه دهند تا ثقیل ثقیل  
لازم نیاید و شایع محقق جواب دوم آورده بقول خود و نیز نون ثقیله مثل لام معنی  
یا کید لالت میدارد و لهذا مثل لام تاکید مفتوح نبودند انتهی محقق میباد که این جواب با  
سوال مطابقت ندارد زیرا چه سائل از وجه فتحه ما قبل نون ثقیله درین پنج محل سوال  
یکند و مجیب وجه مفتوح شدن خود نون ثقیله بیان ساخته فافهم و در جمع مؤنث غایب  
و جمع مؤنث حاضر بیان نون جمع و نون ثقیله الف فاعل می فصل کننده میان  
هر دو نون در آید معوال حاجت الف آوردن چیست جواب ما اجتماع سه نون  
زائد لام نیاید یکی نون جمع دوم نون ثقیله که بمنزله دو نون است زیرا چه اجتماع  
سه نون زائد مذکور است سوال الف را برای فصل چرا خاص کردند جواب  
بنظر خفت آن سوال حاجت آوردن فاعل نبودن جمع را اگر حذف میکردند  
اجتماع سه نون لازم نمی آمد جواب اول نون جمع علامت تانیث و ضمیر فاعل است  
اگر از حذف میکردند معلوم نمیشد که فاعلش مذکور است یا مؤنث پس فاعل مجهول است  
جواب دوم اجتماع ساکنین لازم می آمد میان لام که ما قبل نون است و نون اول  
از نون ثقیله با الف را با حرکت میدادند تا اجتماع ساکنین لازم نمی آمد چرا که  
معلوم ثقیله است و نون ثقیله هم ثقیل است و اگر فتحه میدادند پس جمع مؤنث غایب  
با واحد مذکر نائب و جمع مؤنث حاضر با واحد مذکر حاضر مشتبّه میشد و اگر ضمیر میبودند  
پس جمع مؤنث غایب با جمع مذکر غایب و جمع مؤنث حاضر با جمع مذکر حاضر مشتبّه  
میشد سوال اگر الف فاعل نمی آوردند و یکی را از نون ثقیله حذف میکردند اجتماع  
سه نون لازم نمی آمد جواب اگر یکی را از نون ثقیله حذف سازند نون جمع در نون

از ثقیله مدغم شود پس جهالت فاعل لازم آید معلوم نشود که مذکر است یا مؤنث  
یا اجتماع ساکنین میان نام و نون اول مدغم لازم خواهد آمد و این مقتضی است این  
است تقریر بعضی از شرح و تفسیر محقق ایرادی آورده که ازین کلام مراد معلوم  
میشود که هر دو قیامت لازم نمی آید و حال آنکه هر دو قیامت لازم می آید پس معلوم نیست  
که چه مطلب فصدیه اند ما میگویم و باید التوفیق که اگر تردید را بر مانع الخلو حمل کنند هیچ ایراد  
لازم نیاید پس ضرورت چیست که بر مانع الجمع حمل کرده ایراد نمایم سوال در کتابی  
اجتماع سه نون شده است جواب چون نون و قایه معنی ندارد و این از اعتبار قیام  
شد سوال نون و قایه که هم نون را گویند جواب هر گاه یای ضمیر متصل فعل شوند  
بسبب مناسبت آن کسره ماقبل آن لازم آید لهذا میان فعل و یای ضمیر نون را  
می آرند که قایه یعنی صیانت و حفاظت میسازد آخر فعل را از قبول کسره سوال  
در یکونثی سه نون جمع شد جواب هر سه نون زاید نیستند بلکه اول اصلی است  
و در جمع مذکر غائب و جمع مذکر حاضر و او دور کرده شود بجهت لزوم اجتماع ساکنین  
میان واو جمع و نون مدغم و ماقبل او ای نون ثقیله در جمع مذکر ضمیر گذاشته شود  
تا دلالت کند ای ضمیر بر حذف واو سوال در پنج نون فاعل لازم آید زیرا چه  
واو ضمیر فاعل است و این ممنوع است جواب ضمیر قائم مقام آن موجود است این چنین  
حذف درست است مثال و از صیغه واحد مؤنث حاضر یاد آورده شود بجهت لزوم  
اجتماع ساکنین میان یای تانیث و نون مدغم و ماقبل او ای نون ثقیله در صیغه  
واحد مؤنث حاضر کسره گذاشته آید تا دلالت کند ای کسره بر حذف یا سوال در  
جمع مذکر غائب و جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر اگر چه اجتماع ساکنین گزیده مگر علی حده

در این  
مقاله در بیان  
\*

است یعنی سالن اول مرده است و سالن دوم مدغم و همچنین اجتماع ساکنین جائز است  
پس چنانچه او یا احدی از آن روز جواب ال اجتماع ساکنین علی وجه جائز است نه اینکه بقای آن  
ساکن واجب است پس درین صیغ هرگاه کلمه تقیل شد و طوالت کلمه لازم آمد و دال بر او یعنی  
ضد و دال بر یا یعنی کسره موجود بود لهذا برای تخفیف او یا احدی از آن روز جواب دوم  
اجتماع ساکنین علی وجه در کلمه واحد درست است و درین صیغ درد و کلمه است زیرا چه  
ضمائر کلمه دیگر اند و نون کلمه دیگر و این است وجه حذف او و یاد نون تقیل و اما کلمه  
او و یاد نون تخفیف پس بدخول او اجتماع ساکنین درین صیغ علی غیر وجه لازم آمد  
لهذا حذف کرده خواهد شد سوال الف را در تشبیه چنانچه حذف نکردند با آنکه اجتماع  
ساکنین علی وجه ای الف در نون مدغم درد و کلمه واقع است و دال یعنی فتح هم موجود  
است جواب اینها برای حذف الف مانعی نیست و آن اعتبار آن بود و نقل هم  
نیست و بنزدی از سبب اینست که در سبب امر است و واحد الفی نوشته خواهد شد و تشبیه  
حذف او از جمع مذکور حذف یا از واحد و نون مشروط است به شرط آنکه او و یاد با  
و یاد او و یا احدی از آن روز برای فعدان ضمه که دال بر او باشد و فعدان کسره که  
دال بر او باشد بلکه برای رفع التعمای بر ساکنین با نظر مساویت و او را حرکت فعه و بند  
پس در تشبیه او یا احدی کسره چون در تشبیه است و ال اجتماع ساکنین که اول مرده  
دانی مدغم باشد چرا جائز شد جواب سبب آنکه ساکن دوم که مدغم است تلفظ آن نمی  
شود مگر به ترتیب مدغم ضمه است استقلال پس گوید کلام نیست مگر ساکن واحد و نون  
تعمای کسره در الف ای همانیکه پس الف افتد کسره باشد چهار تشبیه می تشبیه مذکور فاع  
و تشبیه مودع می فاع و تشبیه فاع مگر حاضر تشبیه مودع فاع و جمع ای جمع مودع

غائب و جمع مؤنث حاضر سوال درین شش محل نون ثقیله چرا که سوره باشد جواب  
 بسبب آنکه نون ثقیله درین صیغهها مشابه نون ثقیله است چرا که هر یکی ازین هر دو زائد است  
 و بعد الف واقع شده پس مثل نون ثقیله یکسوره شد و در باقی هشت محل ای جایکه بعد الف  
 نداشت یعنی واحد مذکر غائب و جمع مذکر غائب و واحد مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر جمع  
 مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر و صیغه حکایت نفس ملکم مفتوح باشد سوال درین  
 هشت محل نون ثقیله چرا که مفتوح شد جواب زیرا چه فتحه اخف الحركات است و نون  
 ثقیله ثقیل است و مشابهت ثقیله هم نیست پس مناسب که فتحه داده شود و نون خفیفه  
 محلیکه الف باشد ای در جایکه قبل نون ثقیله بلا فصل الف باشد در نیاید و آن  
 شش محل است چهار ثقیله و دو جمع مؤنث غائب و حاضر و یونس و بعضی از کوفین  
 آوردن نون خفیفه درین هشت صیغه جائز میدارند و یونس آنرا بر حال خود ساکن  
 میدارند و دیگر این او را کسر میدهند و علامه تقی زانی گفته که این مذہب قابل اعتماد نیست  
 زیرا چه مخالف قیاس و استعمال فصیح است و جواب میدارند یونس از اتقانی ساکنین  
 بدین وجه که الف که واقع است قبل نون بمنزله معدوم است زیرا چه ضعیف است و یونس  
 فتحه است پس گویا که اجتماع ساکنین نیست و بعضی بن نصیر مذہب یونس را پسندیدند  
 نوشته سوال درین شش محل نون خفیفه چرا که ای جواب بسبب آنکه جمع ساکنین  
 علی غیر عده میان الف و نون خفیفه سوال الف را خواه نون خفیفه را چرا حرکت نداشتند  
 تا اجتماع ساکنین لازم نمی آید جواب اگر الف خواه نون خفیفه را حرکت میدادند خلافت  
 وضع بر یک لازم می آید سوال یکی را از الف نون خفیفه چرا حذف نکردند جواب  
 اگر نون خفیفه را حذف میکردند پس برای الحاق آن فاعله مستتر بقیه کلماتی بعضی جمع

سوره ای شش سوالی از اتقانی علی رحیم ۱۲



الفصل: اگر الف را حذف میکردند مشابه بود همیشه سوال این مشابهت بود در هر چهار  
 تشبیه میشد و اما در دو جمع مؤنث غائب و حاضر اگر الف فاصل نشود و نون خفیفه داخل  
 گردد هیچ قیامت لازم نیاید **جواب اول** در مصورت لازم می آید اجتماع دو نون نزد و این  
 هم سگزه است **جواب دوم** هرگاه درین دو صیغه وقت دخول نون ثقیله برای دفع اجتماع  
 نونات الف فاصل آورده شده و نون ثقیله اصل است و خفیفه فرع آن و حکم فرع مطابق  
 حکم اصل میشود پس هنگام دخول نون خفیفه ناچار برای متابعت حکم اصل الف خواهند آورد  
 و بعد آمدن الف اگر نون را داخل نمایند اجتماع ساکنین علی غیر عده لازم خواهد آمد و درین  
 جواب حدیث است اولاً آنکه اصالت نون ثقیله نزد کوفین است نه نزد سایر بصرین و ثانیاً  
 آنکه فرع را لازم نیست که در جمیع احکام متابعت اصل کند قائل سوال اجتماع ساکنین علی  
 غیر عده در آلتن و الحسن لازم می آید **جواب این اجتماع** ساکنین درست است زیرا چه درین  
 دو مثال در اصل دو همزه بودند یکی همزه استغناءم دوم همزه تعریف و اجتماع دو همزه حسب  
 نقل است و حذف یکی ازین دو همزه ممکن نیست زیرا که اگر حذف کرده شود یکی ازین دو گفته خواهد  
 شد مثلاً الحسن عندک بیک همزه و درین هنگام تو هم خواهد شد که این کلام جمله خبریه است و حال آنکه  
 مقصود استغناءم است پس همزه ثانی را با الف بدل کردند تا خفت لازم آید پس اجتماع ساکنین  
 پیدا شد و این اجزورت است کذا قیل و در باقی محل و آن بهشت محل است یعنی جایکه  
 پیش نون الف نباشد یا می آید ای نون خفیفه چرا که مانع دخول نون خفیفه یافته نمی شود  
 و لازم تاکید همیشه مفتوح باشد تا مشابه نشود بلام امر که مکسورت و غیره ثقیل است و نحو  
 خفت الحركات است و نون انزالی با نون تاکید جمع نشود و اجتماع نونات لازم نیاید و نیز  
 نون انزالی پس از اجتماع است و ما قبل نون تاکید یعنی است پس جامی اعراب باقی

نمانده اینها حذف کرده شد بحث لام تاکید بانون تاکید ثقیله در فعل

مستقبل معروف **لَيُفْعَلْنَ** هر آینه هر آینه خواهد گردان یکم در زمانه استقبال

صیغه واحد مذکر غائب بحث لام تاکید بانون تاکید ثقیله در فعل مستقبل معروف **لَيُفْعَلَنَّ**

**لَيُفْعَلْنَ** **لَيُفْعَلَنَّ** **لَيُفْعَلَنَّ** **لَيُفْعَلَنَّ** **لَيُفْعَلَنَّ** **لَيُفْعَلَنَّ**

**لَيُفْعَلَنَّ** **لَيُفْعَلَنَّ** و معانی این صیغ بر تذکر پوشیده نخواهند ماند بحث

لام تاکید بانون تاکید ثقیله در فعل مستقبل مجهول **لَيُفْعَلْنَ** هر آینه

هر آینه کرده خواهد شد آن یکم در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث

لام تاکید بانون تاکید ثقیله در فعل مستقبل مجهول **لَيُفْعَلَنَّ** **لَيُفْعَلَنَّ** **لَيُفْعَلَنَّ**

**لَيُفْعَلَنَّ** **لَيُفْعَلَنَّ** **لَيُفْعَلَنَّ** **لَيُفْعَلَنَّ** **لَيُفْعَلَنَّ** **لَيُفْعَلَنَّ**

**لَيُفْعَلَنَّ** و معانی این صیغ ظاهر اند بحث لام تاکید بانون تاکید خفیفه

در فعل مستقبل معروف **لَيُفْعَلْنَ** هر آینه هر آینه خواهد گردان یکم در

زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث لام تاکید بانون تاکید خفیفه در فعل استقبال

معروف **لَيُفْعَلْنَ** صیغه جمع مذکر غائب **لَيُفْعَلْنَ** صیغه واحد مؤنث غائب

**لَيُفْعَلْنَ** صیغه واحد مذکر حاضر **لَيُفْعَلْنَ** صیغه جمع مذکر حاضر **لَيُفْعَلْنَ** صیغه واحد

مؤنث حاضر **لَيُفْعَلْنَ** صیغه و معانی حکایت نفس مستکرم مذکر و مؤنث **لَيُفْعَلْنَ** صیغه

تشبیه و جمع حکایت نفس مستکرم مذکر و مؤنث و معانی این صیغ ظاهر اند بحث لام

تاکید بانون تاکید خفیفه در فعل مستقبل مجهول **لَيُفْعَلْنَ**

هر آینه هر آینه کرده خواهد شد آن یکم در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث لام

تاکید بانون تاکید خفیفه در فعل مستقبل مجهول **لَيُفْعَلْنَ** **لَيُفْعَلْنَ** **لَيُفْعَلْنَ**

تثقلن تثقلن لا تثقلن تثقلن و معانی این صیغ ظاهر اند تقسمه این همی گفته

شد بحث اثبات لام تاکید بانون تاکید در فعل مستقبل معروف و مجهول بود چون خواهی که مستقبل منفی بلا یا بنار بانون تاکید بنا کنی نون ثقیله یا خفیفه را در آخر او در آن نفعی فعل مستقبل معروف یا مجهول بلا یا یا بنار بانون ثقیله یا خفیفه گردد و آنچه ساقط شود در بحث نون ثقیله اثبات همان در نفعی نیز ساقط شود و بر هر صیغه که نون خفیفه در اثبات در نیاید در نفعی هم در نیاید و تصریح آن بر قیاس تعریف اثبات است با زیادت حروف نفعی و این واجب گفته که اتصافش در نفعی کمتر است فصل این همی که

گفته شد بحث فعل مضارع معروف و مجهول مثبت و منفی سوگند و غیر سوگند بود چون خواهی

که آنرا بنا کنی امر گرفته میشود از فعل مضارع سوال تعریف امر چیست جواب امر فعلی است موضوع برای طلب فعل اعم است از آنکه تکلم خود را عالی پذیرد یا عاجز یا مساوی و این است اصطلاح اهل عربیه و نزد ارباب اصول در امر استظهار معتبر است و آنچه در وجه استظهار بنگه بر وجه ضنوع باشد او را دعانا مند و با تساوی التماس است سوال چنین افعال را امر چنان نام کردند جواب زیر آنچه امر در لغت بمعنی فرودن است و بنا میان معنی لغوی و اصطلاحی پیدا است سوال امر را از فعل مضارع بنا می سازند از فعل ماضی پر یا بنامی نزد جواب بسبب استقبالیست که در امر زمانه مستقبل استقادت زیر آنچه امر کرده میشود بجزیر که گفته شده است چه درین امر تکلیف بلا یقین است و همچنین امر کرده نمیشود و باید بود موجود فی الحال که محال است سوال بحث امر را از بحث فعل مضارع چو در ذکر سوخر کرد جواب زیر آنچه امر ما خود است از مضارع و ما خود منزه است و این است مذمب بعضی از مرفیان گفته

فصول گبری گفته که امر از مضارع مشتق بنود چرا که تایی تفاعل در امر باقی نیست  
 و در اشتقاق بقای ماده و معنی ضرورت است بلکه امر مشتق است از مصدر غائب از  
 غائب حاضر از حاضر معروف از معروف مجهول از مجهول متکلم از متکلم و این به جهت  
 مناسبت میان فروع و اصل چون خواهی که امر حاضر معروف بنا کنی ای از فروع مضارع  
 حاضر معروف علامت مضارع را که تا نسبت حذف کن سوال در امر حاضر معروف  
 علامت مضارع را چه حذف میسازند جواب اول تا القیاس نشود بمضارع در حال  
 وقف جواب دوم زیرا چه از فعل مضارع تغییر منظور است پس علامت او را باقی داشتن  
 میحل است سوال برائی حذف علامت مضارع چه امر حاضر معروف را حاضر کردند  
 جواب بسبب کثرت استعمال آن که مقتضی خفت است و لهذا در امر حاضر مجهول  
 حذف میکنند بسبب استغناء آن سوال بعد حذف علامت مضارع همزه می  
 پس تخفیف در لفظ چه شد جواب آمدن همزه و وصل در هر امر ضرورت نیست چنانچه  
 و معذرا در حالت وصل می افتد پس اعتبار را نشاید سوال مصنف روح طریقه بنای  
 امر حاضر معروف را چه در ذکر مقدم کرد و جواب زیرا چه سوای آن نزد بعضی داخل  
 در مضارع است و امر حقیقه امر حاضر معروف است و لهذا در تیه ش میگوید مضارع  
 معروف یا مجهول بلام امر بعد از ای بعد حذف علامت مضارع بجز متحرک میماند  
 ساکن اگر متحرک می ماند آخر را ای لام مگر را ساکن کن و اگر حرف علامت باشد سوای  
 در امر حاضر معروف سکون از کجا رسید جواب اصل در افعال بسبب این معانی چون  
 افعال با است و مضارع همیشه است با مده با اسم فاعل معرب کرده شده بود چون  
 علامت مضارع حذف کرده شد شاید همه با اسم فاعل باقی مانده پس همان

بناعود کرد و اصل در مدنی سکون است لهذا ساکن کرده شد چون از تعدد مضارع ها  
 معروف است بعد ساخته شد و از تضعیف مضارع ها معروف است وضع در مضارع  
 می آرد و تعدد نوبت دادن و وضع نهادن بر جای بیاید که بعد در اصل یوعد بود از باب  
 ضرب یضرب و اوقات میان یای مفتوح و کسره لازم و او را حذف کردند بعد شد  
 و تعدد در اصل یوعد بود اگر چه اینجا قاعده یافته نشد مگر طرد اللباب و او را حذف کردند  
 تعدد و قس علی هذا بعد و تعدد چون خواستند که امر حاضر معروف با کنند تا علامت  
 مضارع را حذف کردند اما بعد آن متحرک است آخر ساکن کردند بعد شد سوال  
 یوعد که مضارع مجهول است چرا برای تبعیت بعد و او را حذف نکردند جواب مجهول معایر  
 معروف است بخلاف تعدد و تعدد و تضعیف در اصل یوضع بکسر صاد بود و او میان یای  
 مفتوح و کسره لازم افتاد حذف کرده شد تضعیف گردید و در تضعیف که اصلش یوضع است  
 اگر چه قاعده یافته نشد مگر طرد اللباب و او را حذف کردند من بعد برای رعایت حرف  
 سلق که ثقیل است کسره صاد را افتحیدل کردند یضع و تضعیف صلوا شد هرگاه خواستند  
 که امر حاضر معروف بنا سازند تا علامت مضارع را حذف کردند بعد متحرک ماند  
 آخر ساکن کرد تضعیف شد سوال در یعد و انوات او چرا رعایت حرف حلق  
 فتیله ندادند جواب فتیله رعایت حرف حلق است قیاسی نیست جواب دوم  
 حرف حلق برای فتیله علت مجوز است نه چه سوال در یعد با وجودیکه حرف حلق  
 نیست چرا فتیله ندادند جواب بلحاظ آنکه در معنی پیش است و اگر در آخر حرف علت  
 باشد ساکتا شود و زیر چه اگر ساکتا نشود معنی خود باید شد که این سکون بجهت بنای امر  
 رسیده است یا همان سکون است که اندیش پیش از اصل است چون از لغوی قسری

پس

در اصل توتی بود و او افتاد میان یای مشق و کسره لازم حذف کرده شد و ضمیه بر  
یا و شوار و داشته ساکن کردن یعنی شد و تفتی در اصل توتی بود اگر چه قاعده حذف و او  
یافته نشد مگر طردا للباب حذف کردند و ضمیه بر یا ثقیل بود حذف کرده یا را ساکن کردند  
تفتی شد چون خواستند که امر حاضر معروف بنا کنند مای علامت مضارع را حذف کردند  
و بعد آن متحرک است و با آخر حروف علت است از حذف کرده علامت جزئی سقوط حروف  
علت پذیر شدند شد در صراح می آرد و قایه با کسره نگاه داشتن و اگر ساکن بیمانند  
ای بعد حذف علامت مضارع نظر کن در عین کلمه اگر عین کلمه کسور باشد یا مفتوح  
همزه وصل کسور در اول او بجای علامت مضارع در آرزو سوال بعد حذف علامت  
مضارع اگر ساکن باشد همزه وصل چرایی آرزو جواب ما ابتدا بسکون لازم نیاید  
سوال همزه را چه زیادت خاص کردند حرف دیگر را چه از آن ذکر در جواب زیر  
همزه از حروف حلق است و حروف حلقیه بر حروف باقیه بقوت و شرافت مقدم است  
سوال از میان حروف حلق چه همزه را خاص کردند جواب زیرا چه او بالفت  
میشود و الف حرف علت است پس همزه را نسبت گردید با حرف علت که کثیرا  
و مستحق زیادت است از اینها از دیادش انب افتاد سوال این همزه را همزه وصل  
نماید در جواب زیرا چه این همزه ما قبل خود را با بعد خود وصل میسازد و خود از میان  
بیرون آید و مقابل او همزه قطع است که ما بعد خود را از ما قبل خود قطع میسازد  
همزه باب افعال سوال فاکلمه را حرکت چراندند که محذور ابتدا بسکون لازم  
و حاجت همزه نمی افتاد جواب اگر تفتی سید اندالتباس یا صنی می آمد در حال وقوع  
و اگر کسره سید اند در مضموم العین خروج از کسره سوی ضمیه لازم می آمد و اگر

پیداوند و کسور العین خروج از ضم سوی کسره لازم می آید و باقی ابواب را بقیاس بر  
 یک نظر کردند سوال در اخرب یعنی کسور العین همزه وصل کسور چرا آوردند جواب  
 زیرا چه کسره اصل است در همزه وصل سوال اصل در همزه وصل کسره چرا شد جواب  
 زیرا چه همزه وصل حرف است و اصل در حرف ساکن است و ساکن را وقتیکه حرکت  
 داده شود حرکت کسره میدهند سوال ساکن را وقتیکه حرکت میدهند کسره چرا میدهند  
 جواب اول شکون عدم است و کسره هم همزه عدم است زیرا چه بر فعل داخل نمیشود و در  
 اسم در غیر منصرف هم داخل نمیشود پس همزه عدم گردید بدین مناسبت  
 ساکن را حرکت کسره میدهند کذا فی بعض حواشی تفسیر البیضاوی جواب دوم  
 فتحه اخف است و عند الثقل و کسره متوسط است و خیر الامور او سطرها پس کسره خفیه  
 کرده شد سوال در الفعل مفتوح العین چرا همزه وصل را فتحه دادند جواب برای  
 ترک اصل که کسره همزه وصل است و جبهی و جیه نبود بر اصل خود او را گذاشتند  
 و تغیری ندادند و اتباع عین امری ضروری و لازم نیست سوال الف این  
 با وجود یک همزه وصل است و اصل او کسره است چرا فتحه دادندش جواب این  
 جمع بین است و این همزه وصل نیست بلکه همزه قطعی است بسبب کثرت استعمال  
 بنظر خفت فتحه داده شد و همین جهت در تلفظ حکم همزه وصل پیدا کرده سوال  
 الف تعریف با وجود یک همزه وصل است و اصل او کسره است چرا فتحه دادند خود  
 از اجل جواب بسبب کثرت استعمال سوال در اگر هم چرا همزه امر را فتحه دادند با  
 وجود یک عین کسور است می بایست که کسور شد جواب این همزه امر نیست بلکه  
 الف قطعی است که از گرم که در اصل تا گرم بود مخذوف شد چون علت حذف

آن در امر باقی نمانده انفاذه آن گردید سوال از تکریم اللف را چه حذف کردند جواب  
 بسبب اجتماع صوتین در الکریم نگینزه حذف کرده شد و طرف اللباب جمع صغیر هم چون الکریم  
 و تکریم حذف کردند سوال از تکریم چون امر حاضر معروف بنا کردند تا حذف کرده  
 همزه مخذوفه را باز آوردند و آخر را ساکن کردند اگر شد پس بر وقت بسای امر حاضر  
 معروف از تکریم بعد حذف تا و او مخذوفه را چه باز نمانی از تکریم جواب اگر او را باز آید  
 بسبب کونش حاجت همزه وصل خواهد افتاد و او بعد خواهد گردید پس از ان بر عاقبت  
 مضارع که اصل او است اعلال مضارع دیر و جاری کرده و او را حذف خواهد کرد  
 پس باز آوردنش ضایع خواهد گردید لهذا باز نمانی آنرا که افعال الرضی سوال در علم  
 مثلا همزه وصل در خط چهره مخذوف نمی شود جواب با شسته نشود با علم یعنی  
 علم سوال از اعراب رفع الثباس خواهد شد جواب گاهی اعراب را ترک می سازند و  
 همین جهت برای تفرقه میان عمر بنیم عین و فتح عین و سکون عین و او را  
 در عمر بنیم عین و سکون عین می خوانند و اگر آن دو برای رفع الثباس به حرکت می بود جهت  
 این تفرقه هیچ نبود پس از آن که در عمر بنیم عین و سکون عین و او را از آنکه در علم  
 بنیم عین و فتح عین جواب نیز چه در عمر بنیم عین و سکون عین و او را از آنکه در علم  
 و بعد از آن ساکن پس ز باقی در در اینجا جهت نقل نیست بخلاف علم بنیم عین  
 بنیم بنیم اشتقاق کرده اند در بنیم بنیم حرکت است یا زوت یعنی بر آنکه حرکت است  
 حروف نیست اگر حرف بودی او را صورتی عین و در خط بودی در حال آنکه صورتی عین  
 در خط نیست در آنکه در آنجا حرکت است زیرا که گاهی ساکن جمع می شود پس اگر حرکت  
 باشد از آنکه در آنجا حرکت و سکون که در آنجا بعضی شروع و بهره و آنجا

سکه ای است  
 ترک اعراب  
 سکه کذا و این  
 معنی جمع است  
 و الا ز باقی  
 در هر کجا  
 بر و فقه  
 بیشتر  
 در آنجا  
 در آنجا  
 در آنجا



اول میتوان گفت که برای هر حرف صورتی معین بودن را مسلم نمیداریم و اگر کسی تصریح کرده  
باشد یا اعتبار اکثر خواهد بود فائده و آخر را ساکن کن بوجهیکه سابق گذشت اگر حرف علت  
نباشد چون از تسمع استمع و از تقرب اتعرب چون خواستند که از تسمع و تقرب بناء  
امر حاضر معروف سازند تا می علامت مضارع را حذف کردند بعدش سین و ضا  
ساکن مانده نظر کردند بر عین کلمه که در تسمع مفتوح است و در تقرب مکسور است همزه وصل  
مکسور در اول کلمه آوردند و آخر را ساکن کردند از تسمع و اضرب شد و اگر در آخر آن حرف  
علت باشد ساقط شود بوجهیکه گذشت چون از ترمی اریم در اصل ترمی بود از باب  
ضرب پنجم بر یاد شوار و هشتم ساکن کردند ترمی شد چون امر حاضر معروف بنا  
کردند علامت مضارع را حذف کرده ما بعدش را ساکن کردند و عین کلمه را مکسور یافته  
همزه وصل مکسور در اول کلمه در آوردند و یا که حرف علت است ساقط شد از هم گریه  
و از بخشش بخش در اصل بخش بود از باب سمع یا سحرک ما قبل او مفتوح یا را  
الف کردند بخشش شد چون بناء امر حاضر معروف خواستند تا را حذف کرده ما بعد آن ساکن  
و عین کلمه را مفتوح یافتند همزه وصل مکسور آوردند و الف را که در آخر کلمه است حذف کردند بخش  
شد و اگر عین کلمه مضموم باشد همزه وصل مضموم در اول در آن سوال در مثل التب  
ای مضموم العین همزه را کسره که اصل است در همزه وصل چنانچه جواب بر تقدیر کسره  
خروج از کسره سوی ضمیه لازم می آمد و این گروه است سوال کاف فاعل موجود است  
پس خروج از کسره سوی ضمیه لازم نمی آید جواب حرف ساکن مانع و فاعل قوی نسبت  
اعتبار ندارد و آنها را او قوه را بیا بیل کرده قنیه می گویند زیرا که چون ساکن بمنزله مضموم  
است پس و او بسبب کسره ما قبل ای قاف یا شد سوال همزه را فاعله چنانچه با آنکه

خفت است جواب برای موافقت عین کلمه و نیز اگر خفته میاید و نذ با واحد متکلم مضارع معروف

در حال وقت ملقب میشود و آخر را ساکن کن اگر حرف علت باشد چون از تصرف انصراف

علامت مضارع را حذف کرده مابعدش را ساکن و عین کلمه را مضموم یافتند همزه وصل

مضموم آورد و نذ و آخر را ساکن کردند انصراف شد و اگر در آخر او حرف علت باشد

ساقط شود و بر چه گذشت چون از تدریس او نفع دراصل تدریس بود و مضموم او ضمیر بود

ثقیل بنده شده حذف کردند تدریس کون و او شد چون تدریس امر حاضر معروف خبر استند تا

علامت مضارع را حذف کرده مابعدش را ساکن و عین کلمه را مضموم یافتند همزه وصل

مضموم در اول کلمه آورد و نذ و آخر او حرف علت است ساقط شد او نفع شد چون خواهی که

امر حاضر مجهول و امر غائب معروف یا مجهول بناگنی لام امر مکسور در اول او ای فعل

مضارع در آرز سوال درین صیغ علامت مضارع را چر حذف نکردند جواب سبب

قلت استعمال اینها پس بابت حرفون درینها مضائقه ندارد سوال در امر غائب لام

امر چنانکه ذکرند جواب بنا سبب آنکه لام از وسط خارج می برآید و غائب نیز متوسط

است میان متکلم و مخاطب سوال لام امر در مخاطب معروف نمی آید در مخاطب مجهول

چرا تا ذکرند جواب در مخاطب معروف بسبب کثرت استعمال خفت کرده شد و مخاطب

مجهول ثقیل الاستعمال است سوال لام امر را باول کلمه چرا آوردند جواب تا از

ابتداء تکلم معلوم شود که این نوع دیگر است از کلام سوال لام امر مکسور چرا شد جواب

بجبت مشابهت او باللام جاره وقت دخول او بر منظر چون از غیره برآید چه جزم که عمل لام

امر است مخصوص است بافعال همچو هر که عمل لام جزم است مخصوص است با سوال لام جاره بر وقت دخول او بر منظر چرا مکسور میشود جواب برای موافقت عمل خود

علی و جریست سوال هرگاه لام جاره بر ضمیر داخل شود چون له و لک و لئاس جریست  
می شود جواب حروف مفرد و بسبب اینکه اگر بسنی بر سکون باشند ابتدا بسکون لازم خواهد  
بسنی بر حرکت شده اند چون فتح اخت سکون است در وقت نهادن بنا بر اینها فتح اختیار کرده  
شدند افعال المحقق بالله هوری فی حاشیه تفسیر البصائر سوال این لام جاره باللام تاکید  
که بر ضمیر داخل شود مشق خواهد شد که او هم مفتوح میباشد جواب ضمیر لام جاره متصل و ضمیر  
لام تاکید منفصل میشود چون که و لیس امتیاز حاصل است سوال جریست مختص شد  
باسم جواب زیرا چه جریست خاصه اضافت است و اضافت خاصه اسم سوال جریست  
در فعل خاص شد جواب زیرا چه فعل ثقیل است پس محتاج شد بطرف خفت باسکان  
سوال لام امر را بسبب دخول واو یا فاساکن چراییکنند چون و تضرع تضرع جواب  
واو و فاساکن که هر دو یکسان میشوند که وقت بر اینها بدون کلمه متمنع است پس نظر تخفیف کرده  
راحت کردند چنانکه در فتح فخذ میگویند و اما تم پس امر را بر فاعل کرده بنا سبب میان  
هر دو که در واقعیت باو اند سوال حرفی از حروف علت مقام لام چرا از آنکه  
جواب در نفی صورت در امر غائب اجتماع و حروف علت لازم می آید یکی علامت مضارع  
دوم علامت امر و این ثقیل است و مخالف معمول را بر و حمل کرده اند و آخر جریست کن اگر حروف علت  
در آخر کلمه نباشند در تعبیر طیف بزم تنبیه است بر اینکه امر باللام معرب است سوال عامل  
جریست کدام است جواب همین لام امر که مشابهت دارد با حروف شرط همچنانکه حروف شرط  
معنی است تقابل پیدای ساز و آنچه ان لام امر معنی است تقابل پیدای نماید همین مشابهت  
لام امر عمل حروف شرط میسازد و اگر در آخر کلمه حروف علت باشند ساقط شود زیرا چه اگر  
ساقط نشود عمل لام امر مفرد و جمع سکون از پیشتر بود چون لیدع در اصل لیدع

بود بضم وا و ضممه بر او ثقیل داشته ساکن کردند یعنی بگویند و او شد چون  
که امر غائب معروف بنا کنند لام امر آوردند و آخر که حرف علت بود حذف کردند یعنی  
شد و لیریم در اصل یرمی بضم یاء بود ضممه بر او ثقیل داشته ساکن کردند یعنی بگویند  
یا شد چون لام امر آوردند علامت جزمی سقوط حرف علت شد لیریم گرید و بخشش  
در اصل بخششی بضم یاء بود یا بحرک با قبل او مفتوح یا را بافت بدل کردند بخششی را بافت  
گرید چون لام امر آوردند الف ساقط گشت بخشش گرید و وزن تاکید تکیه باشد خواه  
خفیفه چنانچه در مضارع می آید ای بطوریکه دانستی از حضرت واو و یا و ادخالی الف  
و غیره در امر نیزی آید سوال در آخر هر دو وزن تاکید را آورده میشود جواب  
برای تاکید طلب زیرا چه امر موعظ است برای طلب بگفت امر حاضر معروف  
افعل بکن تو یکم و در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بگفت امر حاضر معروف افعل  
بکنید شما و مردان در زمانه استقبال صیغه متشبه مذکر بگفت الخ سوال فون اعرابی  
را چه حذف کردند جواب زیرا چه او بدل اعراب است ای رفع و هرگاه اعراب وقت  
بنام امر ساقط می شود فون اعرابی بهم ساقط خواهد شد افعلوا بکنید شما همه مردان در  
زمانه استقبال صیغه جمع مذکر بگفت الخ افعل بکن تو یکم و در زمانه استقبال  
صیغه واحد مؤنث بگفت الخ افعلوا بکنید شما و زنان در زمانه استقبال صیغه  
متشبه مؤنث بگفت الخ افعلن بکنید شما همه زنان در زمانه استقبال صیغه جمع  
مؤنث بگفت الخ سوال فون جمع مؤنث را چه حذف نیکند همچون اعرابی چرا  
زیرا چه این علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل است و علامت تغییر پذیرد فاعل  
تزدکوفین در امر حاضر معروف نیز لام امر داخل میشود و او معرب است و غیره و هم

امر که مقدر است و اصل **لَتَفْعَلَنَّ** بود لام بسبب کثرت استعمال حذف شد و علامت  
 مضارع را بسبب تفرقه میان مضارع و امر حذف کردند باقی ماند فاء ساکن تا اگر در اصل  
 کرده شد هزه وصل بجای علامت مضارع و دلیل می آرند بقول باری تعالی **فَلْتَفْرَحُوا**  
 بگذارد لام باتای مخاطب و این است قرآنه **يَعْقُوبُ وَبِصْرِيَانِ** جواب میدهند که این قرآنه  
 شاذه است اعتدای ندارد و دیگر قرآنه **مُعْتَبِرِينَ** فلیفر جوابی است تکراریه خواننده اندک بحث  
 امر حاضر مجهول **لَتَفْعَلَنَّ** باید کرده شوی تو بگو و صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر  
 مجهول **لَتَفْعَلُوا لَتَفْعَلُوا لَتَفْعَلُوا** حاجت بیان معانی این صیغ نیست  
 بحث امر غائب معروف **لَيَفْعَلَنَّ** باید که بکنند آن بگو و صیغه واحد مذکر بحث  
 امر غائب معروف **لَيَفْعَلُوا لَيَفْعَلُوا لَيَفْعَلُوا** **لَا تَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ** بر عاقل  
 معانی این صیغ مخفی نیستند بحث امر غائب مجهول **لَيَفْعَلَنَّ** باید که کرده شود آن  
 یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر غائب مجهول **لَيَفْعَلُوا لَيَفْعَلُوا لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ**  
**لَا تَفْعَلَنَّ** بر سبب معانی این صیغ ظاهر اند **قَائِلِينَ** گاه باشد که لام امر را  
 بقیام قرینه ساقط میسازند چنانچه در قول باری تعالی **قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا**  
**السَّلَاةَ** ای بقیموا کذا قیل سوال در امر چنانچه بحث حاضر معروف را علیه ذکر کرد  
 و بحث غائب معروف را علیه جواب زیرا که در صیغه معروفش تغییر تام از فعل  
 مضارع کرده است بخلاف صیغه غائب معروف که تغییر ناقص دارد و اینها جدا جدا  
 ذکر کرد سوال و صیغه متکلم را چرا که بخشی علیه نکرده جواب بسبب تعدد اینها  
 وقت استعمال اینها زیرا چه امر نفس خود تفسیل است نسبت امر غیر خود را سوال  
 و صیغه متکلم را بضم بحث غائب معروف چرا ذکر کرد جواب زیرا چه طریقه بنامی امر غائب

وامر متکلم یکی است لهذا در یک بحث ذکر کرده شدند سوال طریقہ بنامی امر حاضر  
وامر غائب مجهول یکی است پس چرا در یک بحث هر دو را ذکر نکرد جواب در معروف  
هر دو بحث امر حاضر و امر غائب جدا جدا ذکر کرده شدند پس با سماع او در مجهول هم هر دو  
بحث امر حاضر و امر غائب علی و علی و ذکر کرده شدند و نهی را نیز بر طبق امر مذکور کرده است  
چنانچه واضح خواهد شد بحکم مناسبت امر و نهی در فعلیت و انشائیت فتمت بر بحث

**امر حاضر معروف بانون ثقیله افعلنج** هرگزینه کن تو یکم و صیغه بواحد

مذکر بحث امر حاضر معروف بانون ثقیله افعلان صیغه جمع مذکر حاضر افعلن

صیغه واحد مؤنث حاضر افعلان سوال در افعلن کلام را حرکت

چرا دادند جواب تا اجتماع ساکنین یعنی لام و نون مدغم لازم نیاید سوال فتحه

را چرا خاص کردند جواب بسبب خفت فتحه و ثقل نون ثقیله پس تعادل پیدا

نمود سوال نور افعلن و او را چرا حذف کردند جواب بسبب اجتماع ساکنین ای

و او و نون مدغم سوال در افعلنج یا را چرا حذف کردند جواب بسبب اجتماع

ساکنین ای یا و نون مدغم سوال در افعلان الف را چرا حذف نکردند با وجود اجتماع

ساکنین ای الف و نون مدغم جواب اول تا التباس بواحد لازم نیاید سوال

نون تاکید در ثقیله یکسورت و نون تاکید در واحد مفتوح است پس التباس مرتفع شد

جواب التباس در کتابت خواهد شد و درین جواب خدشه است زیرا چه التباس

ثابت میان واحد مذکر حاضر و جمع مذکر حاضر نیز موجود است جواب دوم اصل در

نون فتحه است برای خفت و در ثقیله نون ثقیله را کسره دادند برای مشابهت بنون ثقیله

در وقوع آن بعد الف پس وقتی که الف حذف کرده خواهد شد کسره نیز خواهد رفت پس

القياس بواحد لازم خواهد آمد جواب سوم چون الف متصل شده بمنزله رجز که  
 گردیده است لفظاً و معنی و نون هم شدة اتصال و مرد پس افعال در حکم کلمه واحد  
 است و تلفظ آن بمرتبه واحد خواهد شد و اینچنین اجتماع ساکنین که اول عدده و ثانی مدغم  
 باشد در کلمه واحد درست است سوال اتصال و او در جمع مذکر حاضر ای با فعلن  
 و اتصال با در واحد مؤنث حاضر ای افعلین مثل اتصال الف است در تثنية و اجتماع ساکنین  
 هم علی حده است پس چرا اول و یار بسبب اجتماع ساکنین حذف کردند جواب چون  
 بدخول نون خفیفه در جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر او و یا بالاتفاق محذوف کرده  
 میشود بسبب لزوم اجتماع ساکنین علی غیره پس نون ثقیله را بران قیاس کردند  
 بعد الف چون نون خفیفه نمی آید لهذا درین باب قیاس بر خفیفه نمی توان کرد پس

تثنية الف قبل نون مسلم داشته خواهد شد بحث امر حاضر مجهول بانون  
 ثقیله لِتَفَعَّلْنَ باید که هر آینه کرده شوی تو یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر

مجهول بانون ثقیله لِتَفَعَّلْنَ لِتَفَعَّلْنَ لِتَفَعَّلْنَ لِتَفَعَّلْنَ بر تذکر معانی

این صیغ مخفی نخواهد ماند بحث امر غائب معروف بانون ثقیله  
لِتَفَعَّلْنَ باید که هر آینه بکنند آن یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر غائب معروف بانون

نون ثقیله لِتَفَعَّلْنَ لِتَفَعَّلْنَ لِتَفَعَّلْنَ لِتَفَعَّلْنَ لِتَفَعَّلْنَ بر بصیر

معانی این صیغ ظاهر اند بحث امر غائب مجهول بانون ثقیله لِتَفَعَّلْنَ

باید که هر آینه کرده شود آن یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر غائب مجهول بانون ثقیله لِتَفَعَّلْنَ

لِتَفَعَّلْنَ لِتَفَعَّلْنَ لِتَفَعَّلْنَ لِتَفَعَّلْنَ لِتَفَعَّلْنَ بر واقع معانی این صیغ

روشن اند بحث امر حاضر معروف بانون خفیفه لِتَفَعَّلْنَ هر آینه

بکن تو یک صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر معروف بانون خفیفة افعلکن صیغه جمع  
 مذکر حاضر افعلکن صیغه واحد مؤنث حاضر و معانی این صیغ ظاهر اند بحث امر  
حاضر مجهول بانون خفیفة لیفعلکن البته باید که کرده شوی تو یک صیغه  
 واحد مذکر بحث امر حاضر مجهول بانون خفیفة لیفعلکن جمع مذکر حاضر لیفعلکن  
 صیغه واحد مؤنث حاضر و معانی این دو صیغه ظاهر اند بحث امر غائب معروض  
بانون خفیفة لیفعلکن البته باید که بکنند آن یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر  
 غائب معروف بانون خفیفة لیفعلکن جمع مذکر غائب لیفعلکن صیغه واحد مؤنث  
 غائب لیفعلکن این دو صیغه حکایت نفس متکلم اند و معانی این صیغ ظاهر اند  
 امر غائب مجهول بانون خفیفة لیفعلکن البته باید که کرده شود آن یک  
 مرد صیغه واحد مذکر بحث امر غائب مجهول بانون خفیفة لیفعلکن جمع مذکر غائب  
 لیفعلکن صیغه واحد مؤنث غائب لیفعلکن این هر دو صیغه حکایت نفس  
 متکلم اند و معانی این صیغ بر تذکر آسان است و زمانه استقبال را در معانی صیغه  
 امر ملحوظ باید داشت فانک اگر ما و جماعتی باشد که بعضی از این حاضر اند و بعضی غایب  
 پس تمیاس مقتضی آن است که حاضر را بر غائب غلبه داده بصیغه جمع حاضر خطاب خواهند  
 کرد و جایز است در صورت داخل کردن لام بر ضارح مخاطب با کلمه تا دلالت بر  
 خطاب نماید و کلام بر غائب فصل این همه که گفته شد بحث امر معروف و مجهول  
 حاضر و غائب و متکلم بود چون خواهی که بنی بنا کنی سؤال تعریف بنی چیست  
 جواب بنی فعلی است موضوع برای طلب ترک صدق که ماخذ آن فعل است اعم است از آنکه  
 متکلم مستقلا کرده باشد یا نه و نزدیک است با اصول در بنی استقلا ضرورت سؤال



اینچنین افعال را پنی چرامی نامند چواب زیرا چه پنی در لغت بمعنی بازداشتن از  
 کار و گفت و جز آن گزافی الصراح و مناسبت میان معنی لغوی و اصطلاحی ظاهر است  
**سوال** بحث پنی در برابر پنی در ذکر چه مقدم کرد چواب اول بر عایت آنکه  
 امر مقدم است شرعاً بر پنی زیرا چه مرد مکلف اولاً با امر متعلق با بیان تکلیف داده میشود  
 و هرگاه ایمان آورد پس او را تکلیف اجتناب از پنی داده می آید چواب دوم  
پنی حرف پنی که عقید معنی عدم است داخل است نه بر امر و وجودی مقدم است بر پنی  
 باعتبار شرف پس لای پنی ای لایکه دلالت بر پنی دارد و عقید پنی برای اخراج  
 لای لغتی است در اولش ای در اول فعل مضارع در آرز سوال چرا پنی را از  
 فعل مضارع بنا میکنند نه از فعل ماضی چواب برای مناسبت معنی استقبالیست  
 که در پنی هم زمانه استقبالست سوال لای پنی را در اول فعل مضارع  
چرامی آرنده چواب تا از عنفوان حکم مفهوم شود که این نوع دیگر است از کلام و لای  
پنی در آخر فعل مضارع در پنج محل ای واحد مذکر غائب و واحد مؤنث غائب و  
 واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم جزم کند مثل لم ای چنانکه لم جزم کند  
 اگر در آخر او ای فعل مضارع حرف علت نباشد سوال لای پنی چرا جزم میکنند  
**چواب اول** بجهت مشابهت او با حرف شرط زیرا چه آنچه آن که حرف شرط  
 نقل میکنند مضارع را سوی معنی استقبال همچنان لای پنی نقل میکنند و چون حرف  
 شرط جازم است لای پنی هم جزم خواهد کرد چواب دوم چون لای پنی ناقص گردی  
 مضارع را که از زمانه حال بری ساخته زمانه استقبال را باقی داشت پس در نقل  
 نقصانی داد که حرکت را دور ساخت تا نقصان لفظ دلالت کند بر نقصان معنی چواب

سوم لای نهی مشابه است بلام امر زیرا چه لام امر برای طلب فعل است ولای نهی  
 برای طلب ترک پس هر دو شریک شدند و طلب لهذا عمل او نمود **سوال** نهی نهی  
 است یا سببی جواب نهی معرب است زیرا چه علت اعراب یعنی مشابهت نامه با هم  
 فاعل موجود است و برای تنبیه بر معرب بودنش مصنف رحمه الله لفظ خبرم را اختیار  
 روزه لفظ سکون و وقف و از هفت محل رای چهار تنبیه و دو جمع مذکر غائب و مذکر  
 حاضر و واحد مؤنث حاضر نون اعرابی را هم دور نماید زیرا چه نون اعرابی بدل اعراب  
 رفع است و هر گاه لای نهی اعراب را حذف ساخت پس نون اعرابی را هم دور خواهد کرد  
 و در دو محل ای جمع مؤنث غائب حاضر و لفظ مضارع هیچ عمل نکند زیرا چه درین  
 دو صیغه نه اعراب است و نه نون اعرابی و نون تاکید چنانکه در فعل مضارع می آید  
 بطوریکه دانستی از حذف و او و یا و ادخال الف و غیره هم بر آن طریق در نهی نیز می  
 برای تاکید طلب ترک فعل بحث نهی حاضر معروف **لَا تَفْعَلْ** مکن تو کرد  
 در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی حاضر معروف **لَا تَفْعَلْ** مکنید شما و مردان  
 در زمانه استقبال **لَا تَفْعَلُوا** مکنید شما هم مردان در زمانه استقبال **لَا تَفْعَلْنَ** مکن تو  
 یک زن در زمانه استقبال **لَا تَفْعَلِي** مکنید شما و زنان در زمانه استقبال **لَا تَفْعَلْنَ**  
 مکنید شما هم زنان در زمانه استقبال قدر معنی هر صیغه لحاظ در زمانه و بحث باید خسته  
 بحث نهی حاضر مجهول **لَا تَفْعَلْ** نه کرده شوی تو مگرد در زمانه استقبال  
 صیغه واحد مذکر بحث نهی حاضر مجهول **لَا تَفْعَلْ** **لَا تَفْعَلِي** **لَا تَفْعَلْنَ**  
 و معانی این صیغ ظاهر اند بحث نهی غائب معروف **لَا تَفْعَلْ** مکن  
 یکم در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی غائب معروف **لَا تَفْعَلْ** **لَا تَفْعَلِي** **لَا تَفْعَلْنَ**



**بانون خفيفة لا تفعلن** البته نه کرده شوی تو یکم در زمانه استقبال صیغه  
 واحد مذکر بحث بنی حاضر مجهول بانون خفيفة لا تفعلن البته نه کرده شوی شما هم مردان  
 در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر بحث الخ لا تفعلن البته نه کرده شوی تو یکم در زمانه

استقبال صیغه واحد مؤنث بحث الخ بحث بنی غائب معروف

**بانون خفيفة لا تفعلن** البته نگذا آن یکم در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر

بحث بنی غائب معروف بانون خفيفة لا تفعلن البته نگذا آن همه مردان در زمانه استقبال

صیغه جمع مذکر بحث الخ لا تفعلن البته نگذا آن یکم در زمانه استقبال صیغه واحد مؤنث

بحث الخ لا تفعلن البته نگذا آن یکم مرد یا یکم زن در زمانه استقبال صیغه واحد ان حکایت

نفس شکم مذکر و مؤنث بحث الخ لا تفعلن البته نگذا آن یا در زمان یا همه مردان

یا همه زنان در زمانه استقبال صیغه تشبیه و جمع حکایت نفس شکم مذکر و مؤنث بحث

**الخ بحث بنی غائب مجهول بانون خفيفة لا تفعلن** البته نه کرده

شود آن یکم در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث بنی غائب مجهول بانون خفيفة

لا تفعلن البته نه کرده شود آن همه مردان در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر بحث الخ

لا تفعلن البته نه کرده شود آن یک زن در زمانه استقبال صیغه واحد مؤنث بحث الخ

لا تفعلن البته نه کرده شوم من یکم یا یکم زن در زمانه استقبال صیغه واحد حکایت

نفس شکم مذکر و مؤنث الخ لا تفعلن البته نه کرده شوم ما و مردان یا در زمان یا همه مردان یا همه

زنان در زمانه استقبال صیغه تشبیه و جمع حکایت نفس شکم مذکر و مؤنث بحث

**الخ فصل** این همه که گفته شد بحث بنی معروف و مجهول بود چون خواهی که  
 اسم فاعل بنا کنی **سوال** بحث بنی را به بحث اسم فاعل چرا مقدم کرد خواهی

زیرا که بنی فعل نسبت و مناسب است با مرفوعیت و انشائیة بخلاف اسم فاعل که نسبت  
 امر است **سوال** تعریف اسم فاعل چیست **جواب** اسم فاعل نسبت که مشتق  
 باشد از مضارع تا دلالت کند بر ذاتی که قائم باشد بان ذات فعل یعنی حدوث بدون  
 لحاظ از تفصیل و زیادتی او بر چیز دیگر و در خالق و رازق و غیره که صفات الهی هستند  
 و دوام نظر صیغه نیست بلکه باعتبار موصوف اینها که قدیم و دائم است پس در اسم فاعل  
 داخل خواهد شد و همچنین جانشین و طالق و امثال آنها که معنی ثبوت در اینها بعارض  
 استعمال پیدا شده اند نه بالوضع و خلیل گوید که اینها اسم فاعل نیستند بلکه مشتق  
 اینها از حیض و طلاق همچو مشتق داری است از دیر معنی صاحب دیر پس معنی  
 ذ و طلاق و ذ و حیض باشند اسم فاعل گرفته میشود از مضارع معروف **سوال**  
 اسم فاعل از مضارع چرا مشتق شده از مصدر و ماضی **جواب** برای مناسبت  
 تا اسم فاعل مرفعل مضارع را در حرکات و سکونات و محد حروف و وقوع هر دو  
 صفة تکره چنانچه گذشت **سوال** از فعل مضارع معروف میگیرند چرا از مضارع  
 مجهول نمیگیرند **جواب** مضارع معروف منسوب بسوی فاعل میشود همچنین اسم  
 فاعل منسوب میشود بسوی فاعل بدین مناسبت از معروف مشتق کردند پس علامت  
 مضارع را حذف کن **سوال** علامت مضارع را چرا حذف کردند **جواب** زیرا که  
 اسم فاعل مضارع نیست پس علامت مضارع هم در آن نخواهد ماند **سوال** از فعل  
 مشتق است یا از تفعیل **جواب** اول از تفعیل زیرا که اسم فاعل اسم ظاهر است  
 و اسما ظاهر حکم غائب دارند و غائب بغائب مناسبت دارد **جواب** در علم  
 در بعضی ایام اسم فاعل منسوب تفعیل علی میشود پس این قریب توی است که از غائب

مشتق است بعد از آن فاعله را فتحه زده زیرا که فاعل است و ابتدا بسکون متعذر است  
 پس حرکت و او اندیش و فتوحه اخف حرکات است و میان فاعلین الف فاعل در آخر  
 سوال الف را چنانکه کردند جواب اگر زائد نمی کردند و فاعل را فتحه و او اند  
 پس بواحد ذکر غائب ماضی مشابه میشود و اگر ضمیه میدادند در مضارع مکسور العين  
 بواحد ذکر غائب ماضی مجهول مشابه میشود و اگر کسره میدادند در مضارع مضموم العين  
 خروج از کسره سوی ضمیه لازم می آمد و اگر فاعل را فتحه و اوه عین را ساکن میکردند طبع  
 بمصدر میشود سوال الف را برای زیادت چه خاص کردند جواب الف اول حرف  
 ایجه است بلکه زیادت حرف علت اولی است و الف خفیف است سوال میان  
 فاعلین چه الف فاعل زائد کردند باول کلمه فارا ساکن و اشته چرا تا آوردند جواب  
 الف ساکن است ابتدا بسکون میشود و اگر حرکت میدادند پس بحالت ضمیه مشابه میشود  
 در مضموم العين بامر حاضر معروف و در حال وقف و اگر فتحه میدادند مشابه میشود با تکلم  
 واحد مضارع و بر تقدیر کسره مشابه میشود در مفتوح العين و مکسور العين بامر حاضر  
 معروف و در حال وقف سوال الف را در آخر چنان آوردند جواب درین  
 صورت مشابه میشود بثنیه مذکور غائب فعل ماضی سوال میان عین و لام چرا  
 تا آوردند جواب می بایست که قبل فاعلی آوردند و بسبب ماضی این امر ممکن  
 نشد چنانچه گذشت پس بعد فاعل آوردند که هم امکان از اول کلمه معلوم شود که این نوع  
 دیگر است از کلمات و عین کلمه را کسره زده ای در حالیکه مضموم العين یا مفتوح العين  
 باشد و الا بحال خود مانند سوال عین هم فاعل را کسره چنان آوردند جواب اگر فتحه  
 میدادند ماضی باب مفاعلت در حال وقف مشابه میشود و اگر ضمیه میدادند بقیه مشابه

سوال بقدریکسو هم با مراب معاظمت در حالت وقت مشتبه شد جواب در  
حالت وقت مگر اسم فاعل معرفت باللام است پس بسبب اللفظ و لام از امر باب  
معاظمت مختار خواهد بود و اگر نگوییم است البت القیاس لازم خواهد آمد مگر این القیاس با امر مضاعفه  
غالبه زیرا چه امر و خود از مستقبل است و اسم فاعل هم با خود از مستقبل است کذا قبل و  
بیونگفت که در حالت وقت اگر نگوییم است تنوینش مبتدل بجرن علت خواهد گردید پس  
القیاس لازم نخواهد آمد فخر بر و لام کاربرد تنوین که عبارت است از فون ساکن زائد که در کتب  
فخر مگر باشد و در کتابت نیاید زیاده کن زیرا چه تنوین خاصه اسم است و تفصیلش  
در کتب نحویه باید جست تا اسم فاعل شود سوال اسم فاعل معرب است یا مبنی جواب  
معرب است مگر با قبل تا در تانیث در نحو فاعله مبنی است زیرا که او بشدت اتصال تا تانیث  
بمتر و وسطا گردیده است و بنا بر فتمه برای خفیت فتمه است بحث اسم فاعل  
فاعل کننده آن یک صیغه واحد مذکر بحث اسم فاعل و آنچه بعضی معنیش نوشته اند که  
یکم و در زمان حال و مستقبل صیغه واحد مذکر بحث اسم فاعل استی غلط محض است زیرا چه  
در معنیش زمانه ما خود نیست بلکه زمان از خارج مستفاد میشود فاعل فاعلان کنندگان  
آن دو مردمان صیغه تشبیه مذکر بحث الیخ فاعلان کنندگان آن همه مردمان صیغه جمع  
بحث الیخ فاعله کننده آن یکم صیغه واحد مؤنث بحث الیخ فاعلان کنندگان آن همه  
زمان صیغه تشبیه مؤنث بحث الیخ فاعلات کنندگان آن همه زمان صیغه جمع مؤنث بحث  
الیخ سوال صیغه اسم فاعل از غیر ثانی مجرد چگونه ساخته میشود جواب بنا بر این  
این است که هر مضموم بجای حرف مضارع در اول بیاید و با قبل آخر را کسره و ده اگر کسره  
باشد نحو کرم از کرم و مذخریج از یخریج سوال حرفی از حروف علت بعد از

علامت مضارع چرا یا آوردند جواب اگر لغت می آوردند ابتدا بسکون لازم می آید و  
 و اول کلمه زائد نمی آید و اگر یاری می آوردند مضارع مشتبه بیشتر سوال وجه تخصیص  
 چیست جواب زیرا چه مهم متحد المخرج است بود زیرا چه پر و شغوی هستند سوال سیم  
 ضم چر دادند جواب گرفته میدادند پس اسم فاعل باب افعال با اسم ظرفیت از فعل مکسر  
 المعین مشابیه بیشتر باقی ماند مکسر و ضم و ضم اقوی است و اول کلام تمجیدی آن است لهذا  
 ضم دادند با آنکه ضم مناسب سیم است زیرا چه ضم شغوی است و سیم هم شغوی سوال  
 با قبل آخر را مکسر چر دادند شود جواب تا فرق شود میان اسم فاعل و اسم مفعول که قابل  
 آخرش مفتوح است سوال این ضابطه مخدوش است زیرا چه اسم فاعل خودش را نیز  
 بر غیر این وزن هم یافته شد چون مشبب از مشبب و محضن از اخضن و یافع از ائفع  
 و وارث از اوتث جواب اینچنین الفاظ سازانند در شرح زنجانی و غیره تصریح شد و

اینها مرفوم است **فصل** این همه که گفته شد بحث اسم فاعل بود چون خواهی که اسم  
 مفعول بنا کنی سوال چرا از بحث اسم فاعل بحث اسم مفعول را موخر کرد جواب  
 بسبب آنکه اسم فاعل دال است بر فاعل و اسم مفعول دال است بر مفعول و فاعل شریف  
 است از مفعول بحکم صدر و فعل از فاعلی نه از مفعول و نیز فاعل عمده است در کلام  
 که سبب الیه میشود و اتمام جمله فعلیه بر موقوف است بخلاف مفعول که فضا است  
 تعریف اسم مفعول چیست جواب اسمی که مشتق باشد از مضارع مجهول تا دلالت  
 کند بر چیزی که بر او فعل ای حدث واقع شود بدون لحاظ تفضیل او بر دیگری اسم مفعول  
 ساخته میشود از مضارع مجهول سوال از فعل مضارع چرا اسم مفعول را بنا میسازند  
 جواب بسبب مناسبت آن با اسم فاعل که لازم است و بنا بر او از فعل مضارع است



**سوال** از فعل مضارع مجهول چرا بنامی کنند جواب برای مناسبت میان اسم مفعول

و فعل مضارع مجهول زیرا چه هر دو معنی للمفعول اند پس علامت مضارع را حذف کن

**سوال** علامت مضارع را چرا حذف میکنند جواب زیرا که فعل مضارع باقی مانده

است بعد از آن ای بعد حذف علامت مضارع میم مفتوح در اول او ای در اول آنچه

باقی مانده است در آرای بجای علامت مضارع **سوال** میم را چرا از اذکر و مذ جواب

لایق زیاده خروف علت بود نسبت کثرت در اینها و چون زیادت آنها و شوار است زیرا چه

اگر الف زیاد میگردند ابتدا بسکون لازم می آید و اگر پارازت میگردند مشابیه بمضارع غایب

میشود و زیادتی و او در اول کلمه نیامده است لهذا میم که مناسب و او است زیاده کرده

گذاقیل و این جواب غائی از حدش نیست زیرا چه تضرب در اصل و ضرب بود چنانچه

این معنی بتفصیل گذشت پس و او در اول کلمه زائد آمد اگر چه تا بدل شد قائل **سوال**

میم را چرا فتوح دادند جواب زیرا چه فتوح حرکت است و عین کلمه را ضمیه ده ای در

حالی که مکسور العین و مفتوح العین باشد و الا بحال خود ماند **سوال** عین کلمه را ضمیه چرا دادند

**جواب اول** زیرا چه اسم مفعول و آل است بر مفعول و مفعول به سلب الاختیار است

پس بوده باشد ضعیف پس معین کردن ضم عین تا جبر نقصان گردد همچنین است در بعضی

از شروح ثانیه **جواب دوم** اگر فتوح پیداوند مشابیه میشود با ضم نظرون که مفتوح العین

باشد و اگر مکسور پیداوند طبعش میشود با ضم نظرون که مکسور العین باشد لهذا اختیاری ضم افتاد

و بیان عین و لام و او مفعول در آیه مراد از آوردن و او پیدا کردن او است چون **مفعول**

بضم عین در کلام قوم بدون تا یافته نشد لهذا ضم عین کلمه را اشباع کردند و او

پیدا شد و لام کلمه را تنوین ده زیرا چه تنوین خاصه اسم است تا اسم مفعول گردد و بحث

اسم مفعول مفعول کرده شده یکدیگر همیشه و واحد مذکر بحث در اسم مفعول مفعولان گویا  
شدگان دو مردوان صیغه تشبیه مذکر بحث الیخ مفعولان کرده شدگان همه مردوان صیغه جمع  
مذکر بحث الیخ مفعولان کرده شده یک زن صیغه واحد مؤنث بحث الیخ مفعولان کرده شدگان  
دو زمان صیغه تشبیه مؤنث بحث الیخ مفعولات کرده شدگان همه زمان صیغه جمع مؤنث بحث  
الیخ سوال صیغه اسم مفعول از غیر ثلاثی مجرد چگونه ساخته میشود جواب هر صیغه اسم  
فاعل مگر اگر ماقبل و ترافعه خواهند داد برای حصول فرق میان اسم فاعل و اسم مفعول  
اسم است که این فاعل فقط باشد مستخرج یا اسلاخه مختار که در اصل مختصراً به معنی پای مختار  
بود بقاعده قائل است شد سوال اگر ماقبل آخر را در اسم فاعل فاعله و در اسم مفعول  
که رسیدند فرق حاصل میشود جواب چون در مضارع مجهول ماقبل آخر مفتوح است  
لهذا فاعله ماقبل آخر در اسم مفعول مناسب شده در اسم فاعل سوال در اسم  
مفعول غیر ثلاثی مجرد تغییری بسیار نشد جز آنکه میم مضوم را بدل حرف مضارع اضافی گویند  
پس چرا در اسم مفعول ثلاثی مجرد تغییری بسیار واقع گردید جواب زیرا که در اسم فاعل  
در اسم مفعول مواعاة است بسبب اشتقاق هر دو از فعل مضارع پس هرگاه در اسم  
فاعل ثلاثی مجرد تغییری بسیار راه یافته است که از تفتیل فاعل یکسر عین بنا کرده  
مناسب است و در اسم مفعول ثلاثی مجرد هم تغییری بسیار راه یابد گاه باشد که  
اسم فاعل بر غیر فاعل در اسم مفعول بر غیر مفعول آید چون نصیر معنی مدد کننده و تفتیل  
معنی مقتول گاه است که فقط فاعل معنی مفعول و فقط مفعول معنی فاعل  
آید چون ماؤ و ایلن ای مد فوق و کان و عذره ما یا ای اتیاف در اسم فاعل هم  
مفعول بحسب اصل و وضع زمانه ما خود خست اما بحسب اسم سوال ما خود است و تفتیل

این بحث در علم نحوست فتدکرو تشکر هزار بار شکر پروردگارت که بعون عنایت  
 این شرح میزان موسوم به **تنبیان** در ماه مبارک ربیع اول سنه یک هزار و دویست  
 و هشتاد و شش هجری در بلده پرنور جوینور بدرسه جناب استطاب عالی قیاب محظوظ  
 رجال افاضل فخر اجداد و ائمه زینت بخش مسند امارت رونق ده مجلس نبالت  
 سنت تابع شریعت جناب حاجی محمد امام بخش صاحب **ادام**  
 علوه و مجده بانجام رسید و الحمد لله رب العالمین و الصلوٰة والسلام علیہ

والله اجمعین

## تمتہ التنبیان شرح تتمہ المیزان

بسم الله الرحمن الرحيم

برکات این ضعیف التنبیان بعون معین نشان از تحریر شرح میزان موسوم به **تنبیان**  
 در ایام فاضله خاطر گردید که مبتدیان را قبل از شروع منشاء و انسان طریقه بنای  
 نظریات و اسم آنکه واسم تفصیل هم از محتوات سمیت نظر بر آن شده فصل بر طبق تحریر  
 در این متن ضمن سائل این پرسه شدت نوشته شری بران که مفید اعیان انسان  
 زبیر بود و متن را به **تتمہ المیزان** و شرحش را به **تتمہ التنبیان** موسوم گردانید  
 و به استعین و فصل چون خواهی که اسم طرف زمان و مکان اشاره است با  
 طرف و در قسم است زمان و مکان و طرف زمان آنکه بچوب سوال مثنی واقع شود چون مثنی القتا  
 ای فی رجب و طرف مکان آنکه بچوب سوال این واقع شود چون این زید ای فی السور  
 بانکن سوالی تعریف اسم ترش است چنانچه اسمی که ساخته شود از مثنی مثنی

تا دلالت کند بر زمان وقوع حدث یا مکان وقوع حدث **سوال** از فعل چرا مشتق می <sup>سازند</sup>  
**جواب** برای مناسبت میان طرف و فعل زیرا چه فعل در طرف واقع میشود **سوال**  
از فعل مضارع چرا میگردد **جواب** برای مناسبت میان هر دو در حرکات و سکونات  
**سوال** یک صیغه را چرا مقرر کردند که مشترک شد میان طرف مکان و زمان **جواب**  
**اول** بر رعایت تبعیت اصل که مضارع هم مشترک است میان حال و استقبال  
**جواب** دوم زیرا که فعلی از افعال عباد چنان نیست که زمانی باشد نه مکانی یا با <sup>مکان</sup>  
پس بر رعایت تلازم طرف زمان و مکان اکتفا بر یک صیغه کرده شد علامت مضارع  
که یکی از حروف اتین باشد حذف کن چه هر گاه از مضارع تغیر خواهند کرد بقا علامت  
مضارع را و چیزی نیست و نیم مفتوح در اول <sup>در اول</sup> و آنچه باقی مانده است بعد حذف  
حرف مضارع در آرای بجای حرف مضارع **سوال** نیم مفتوح چرا آوردند **جواب**  
بسبب مناسبت اسم ظرف با اسم مفعول زیرا چه اسم ظرف دال است بر طرف و اسم  
مفعول است دال است بر مفعول و در طرف فعل واقع می شود همچنان که بر مفعول <sup>دال</sup>  
برای مناسبت اسم مفعول و او را چرا در اسم ظرف زائد کردند **جواب** تا القیاس اسم  
مفعول زود کند تا قبل و درین **جواب** خدشه نیست زیرا چه اسم ظرف بر هر باب ثلاثی غیر  
در باغی مجرد و مزید بر وزن اسم مفعول آن باب می آید و برای رفع القیاس میان هر دو  
اعتماد بر تریب میشود همچنان اگر در ثلاثی مجرد هم القیاس پیش می آید قیاسی نبود پس او  
در **جواب** آن است که گفته شود که حق مناسبت اسم مفعول از آوردن نیم با قول اسم  
طرف است و لازم نیست که در جمیع امور حق مناسبت او کرده شود پس بر رعایت <sup>عمل</sup>  
یعنی فعل مضارع و او را نیاوردند و آنرا **سوال** زیادت نیم مفتوح موجب است

با صد می گشت پس چرا میم را از آن ذکر کردند جواب القیاس با صد می بگفت قلت بعد  
 میمی جانزه داشته شده قابل و عین کمر را فتوحه اگر مفهوم باشد ای عین کمر چون بشکل آن  
 بشکل و مقام از یقوم و مقال از یقول را چون واوی که در اصل یقوم و مقول بود علی  
 اقام بعمل آمد و مدعی از یقول ناقص واوی سوال فتوحه چرا دادند جواب بسبب  
 فتوحه سوال از مفهوم العین هم طرف کسور العین هم آمده است چون مسجود و مشرق  
 و مغرب و مصلح و منجر و مرفیق و مفرق و مسکن و منسک و منبت و مسقط و منجز و منجزه  
جواب قیاس درین همه صیغها فتح عین است و کسر عین خلاف قیاس است و در مسجود  
 مفرق و منسک فتوحه عین چنانچه قیاس است هم منقول شده است و سیوی گفته که مسجود  
 هم طرف نیست بلکه اسم خانه است که موضوع باشد برای نماز و بعضی می نویسند که  
 طرف مفهوم العین منقسم است بدو قسم چند صیغه با کسور العین و بواقی صیغ مفتوح  
 العین آید و اما مقوله کسور العین از نظیر مفهوم العین پس دو شذوذ دارد یکی  
 کسر عین که قیاس فتح آن بود دوم دخول تا و اما مقوله بفتح العین از یقبر بضم العین  
 شذوذ و دخول تا دارد و اما مقوله بضم العین پس هم طرف نیست بلکه اسمیت و بقوله  
 که های قبور و تخت برای قبور باشد کذا قال العینی و اگر مفتوح باشد ای عین کچون  
بیشتر بحال خود مانده ضرورت تغییر ندارد همچو بیشتر از یقبر و مشرب از شرب  
 و مفتح از مفتح هر دو مثال ای مثال واوی که لام او حرف علت نباشد و واو او  
 از مضارع حذف گردیده باشد پس اسم طرف این مثال همیشه کسور العین می آید اگر  
 مضارع مفتوح العین باشد یا مفهوم العین باشد همچو بیشتر از یقبر و موضع از یقبر  
 و فرأ موضع بفتح ضاده هم نقل کرده و اما مثال یا می پس بسبب خفت حکم صحیح دارد

چون میسر افتد بفتح عین کلمه و همچنین مثال واوی که واوا و از مضارع حذف شده باشد  
 حکم صحیح دارد چون مو عمل بفتح جیم از یو عمل کذا قال العینی لکن در صرح آورده بوجهی که  
 الجیم جای ترس منتفی و اما مثال واوی که لام و حرف علت باشد پس حکم ناقص می آید و چنانچه  
 سیاید سوال مثال چیست جواب آنکه بجای فا که از حرف علت باشد و سبب آنکه در احوال  
 مانند صحیح است نامش مثال نبوده شد سوال چرا از مثال مفتوح العین یا مضموم العین  
 اسم ظنون کسور العین از آنکه جواب اول زیرا چه خروج از حرف علت سوئی کسره خفیف  
 است به نسبت خروج از حرف علت سوئی ضمیه یافته زیرا چه موعده کسره عین خفیف است  
 بر زبان از موعده بفتح عین یا غنم آن و بر ما هر این فن مخفی نیست که در این صورت خروج  
 از ضمیه سوئی کسره لازم خواهد آمد زیرا که واوا زود و غنمه پیدا است و این اثنی عشر است مگر آنکه  
 گفته شود که واو ساکن در حکمیت است قائل جواب و و هم مثال از کسور العین  
 فی الغابره زانده است به نسبت مثال مفتوح العین فی الغابره و مضموم العین فی الغابره  
 و اسم ظنون مضارع کسور العین بسبب اتباع او کسور العین خواهد شد پس اسم ظنون مثال  
 مفتوح العین فی الغابره و مضموم العین فی الغابره هم کسور العین کرده شد بنظر الحاق قلیل  
 با کثیر و صاحب مراح فرموده که اگر از مثال مفتوح العین اسم ظنون مفتوح العین گفته شود  
 ظن ایمنی خواهد گردید که اسم اصلی است و وزنش فاعل مثل جورب است و بر تقدیر کسره  
 نشان این ظن پیدا نیست زیرا چه فاعل کسره عین در کلام قوم یافته نشد و ما میگویم که  
 هیچگونه محل ظن اصالت می نیست زیرا چه میم از مصدر و اکثر شده است شقاق او ساقط است  
 پس مستحب و ششخص کلمات چگونه این چنین ظن خواهد کرد و اگر مراد از ظن ظن عوام غیر مستحب است  
 پس بکار آن در هم عوام را ظن وزن فاعل خواهد شد زیرا چه عدم وجدان فاعل بعد از

تتبع معلوم خواهد گردید و غیر مشتبه ازین وادی برکنار است و همچنین اگر مکسور باشد ای عین  
 کلمه بحال خود ماند و اسم ظرف مکسور العین آید همچو مغرب از یضرب و مبیح از یضرب همچنین است  
 در پنج گنج زیرا چه هیچ ضرورت تغییر از اتباع عین نیست مگر در ناقص ای آنکه لام او حرف  
 علت باشد و او باشد خواه یا و اسم است از آنکه فاکره یا عین کلمه او حرف علت باشد  
 یا نباشد پس اسم ظرف اینها مفتوح العین آید اگر چه مضارع مکسور العین باشد همچو مرعی  
 از یرعی و موقی از موقی یعنی و مطوی از مطوی تطوی از یراچه مگر با اتباع عین مضارع مکسور  
 عین ظرف مکسور عین آید توالی کسرت لازم خواهد شد زیرا چه یا اند و کسره متولد است و کسره  
 سوم کسره عین و این توالی کسرت ثقیل است و اگر ضمه عین باشد ثقل زائد پیدا خواهد  
 لهذا نظر سخت فتح عین را اختیار کردند سوال در رومی و یرعی هم توالی کسرت است  
 جواب بضرورت خون بس اینجا کسره را متغیر نکردند زیرا چه اگر در رومی عین را فتح دهند  
 باضی باب مفاعلت مشتبه شود و اگر در یرعی عین را فتح دهند یغنی بفتح عین مشتبه گردد  
 سوال مرعی بفتح عین نیز بمصدر می التباس بسیار و جواب التباس بمصدر می  
 بجهت قلت مصدری جائز مشتبه از سوال در لغت مفروق که فاکره و لام کلمه او حرف علت  
 است چهار عایت فاکره نکردند که اسم ظرف او مکسور العین می آمد بلکه رعایت لام کلمه کرده  
 اسم ظرف او مفتوح العین می آرند چون موقی بفتح قاف جواب زیرا چه موقی بفتح قاف  
 از موقی بکسر قاف خفیف است و خفت مطلوب است کذا فی شرح الزنجانی پس آنچه بعضی از  
 فضلا ظرف موقی یعنی موقی نوشته اند غلط همین اند و مضاعف که ظرف او هم مطلقاً  
 بفتح عین آید چون مقر از یضرب ای جای گرختن و وقت گرختن و مقر از یضرب ای جای  
 آرام گرفتن و وقت آرام گرفتن همچنین است در پنج گنج و مضاعف آنکه و حرف از حرف

صحیح آن از یک جنس باشند و لام مکرر استون ملحق کن زیرا چه تنوین خاصه اسم است

تا اسم زمان و مکان گردد بحث اسم ظروف مفعول جایی کردن و زمانه کردن

صیغه واحد بحث اسم ظروف مفعولان دو جایی کردن و دو زمانه کردن صیغه ششم بحث

اسم ظروف مفاعیل همه جایی کردن و همه زمانه کردن صیغه جمع بحث اسم ظروف مفعول

نیست اسم ظروف بی ششم بدو قسم مذکور و مؤنث زیرا چه تذکیر و تانیث مشتقات باعتبار فاعل

است و در اسماء ظروف فاعل ما خود نیست پس دو قسم کردن آن خواهد است ف

انچه مذکور یافت تفصیل اسم ظروف ثلاثی مجرد بود و اما از غیر آن پس اسم ظروف هر باب

ثلاثی مزید و رباعی مجرد یا نیز بدو وزن اسم مفعول آن باب می آید چون از کرم کرم

و از صرف صرف و از خرج خرج و قس علی بنده سوال چهار وزن اسم مفعول

می آرنده بر وزن اسم فاعل جواب زیرا چه اسم مفعول با اسم ظرف مناسبتی دارد

چنانچه گذشت و نیز اسم مفعول بسبب فتوحه تا قبل آخر نسبت اسم فاعل ضیف است

و خفت مطلوب می باشد سوال درین هنگام بیان اسم مفعول و اسم ظرف التباسی

پیدا شد جواب برای رفع این التباس اعتماد بر قرینه و مقام کرده اند فصل

این همه که گفته شد بحث اسم ظروف بود چون خواهی که اسم الیه بنا کنی سوال تعریف

اسم الیه چیست جواب اسم الیه اسمی است که ساخته شود از فعل مضارع تا دلالت کند

بر واسطه فعل ای چیزیکه بذریعه و استعانت او فعل ای حدث از فاعل صادر شود

و علامه تقی زانی نوشته که الیه نمی شود مگر در افعال متعدیه بلاموجه که اثرش تا مفعول

رسد سوال از فعل چهارمستحق می سازند جواب بجهت مناسبت میان الیه و ذی الیه

سوال از فعل مضارع چرا میگیرند جواب بسبب آنکه اسم الیه دال است بر الیه و الیه



واسطه میشود در میان این اثر فاعل تا مفعول و بر مفعول دال است اسم مفعول پس میان  
اسم آنکه و اسم مفعول مناسبتی میشود اسم مفعول ما خود است از معنای علامت مضارع  
را که یکی از حروف اتین باشد حذف کن زیرا چه مضارع باقی مانده تغییر یافته و میم مکتوب  
در اول او ای در اول آنچه باقی مانده است بعد حذف حرف مضارع و در آن بجای حرف  
مضارع سوال میم را چنانکه ذکر شد جواب الیق بزیادت حروف علت بود  
و زیادت آنها ممکن نیست چنانچه تفصیل آن در بیان شرح میزان در بحث اسم مفعول  
نوشته شده است پس میم را که مناسب و او است زائد کرد سوال میم را مکتوب  
کردند جواب اگر مفتوح میگردند با اسم ظرف و اگر مضموم میگردند با اسم مفعول با انفعال  
ملتبس میشدند مکتوب کردند سوال میم مکتوب را در اطل چرا آوردند جواب  
تا از عنفوان تلفظ معلوم شود که این صیغه اسم آنکه است سوال میم را اگر در اسم  
ظرف مکتوب و در اسم آنکه مفتوح میگردند هیچ التباس لازم نمی آید جواب ظرف کثیر  
الاستعمال است از هر بابی آید بخلاف اسم آنکه پس فتح مناسب ظرف شد سوال  
در فعال چرا که در او مذکر را چه اگر فتح می آید و فرق از ظرف بسبب یادتی الی حاصل  
میشود جواب در فعال نیز میم را مکتوب آوردند تا حکم باب آنکه مختلف نشود و همین  
را فته ده اگر مفتوح نباشد ای مضموم و یا مکتوب بود و اگر مفتوح باشد کمال خود مانده و لام که  
را تنوین ملحق سازد زیرا چه تنوین خاصه اسم است تا اسم آنکه پیدا شود بحث اسم آنکه  
مفعول کبیر میم و سکون فاقه عین همله ای آنکه کردن صیغه واحد بحث اسم آنکه  
مفعول آن و و آنکه کردن صیغه تشبیه بحث اسم آنکه مفاعل بفتح میم و کسر عین همله ای  
همه آنکه کردن صیغه جمع بحث اسم آنکه و گاه باشد که بعد عین کمر الف زیاده کنند

یا بعد از اسم مکرر تا ز یاد کنند پس بگیرد همیشه اسم الهم پیدا شوند **لخصر لخصر** مفعول مفعولان **مفعول**  
و مفعول مفعولان **مفاعل** و آنچه شارح محقق نوشته که جمع مفعول مفاعل است خلاف تصریح  
قوم است **سوال** در مفاعل یا از کجا رسید **جواب** هرگاه وقت ساختن جمع مفعول  
عین کسره دادند **مفاعل** بسبب کسره ماقبل باشد **بصر** این میگویند که اصل وزن  
اسم **المفعول** است و **اما مفعال** مفعول پس هر دو فرع مفعول است زیرا چه مزید فی فرع مجز  
می شود و نزد سکاکی اصل وزن اسم **المفعول** است و مفعول محقر او است که **الف** را با **عوض**  
حذف کردند و همین است مختار حضرت **بكر العلوم قدس سره** و در مفعول **تاعوض الف** مخذول  
زانکه شده و همین جهت در مقول و مقول و امثال آن تعلیل میقال نه کردند که **مفعال**  
مقوال است و آنچه وقوع ساکن بعد او مانع تعلیل یافته میشود و شیخ ابن حاجب گفته  
که صیغه **مطرده** اسم **المفعول** و مفعول است و **اما مفعول** تا پس سماعی است و گفته  
است اسم **المفعول** بر وزن **مفعال** بکسر ف چون **سراد ای آنچه بدان** و **وزند و رزادیم** را کنافی  
منتهی **مکارب** و **خیاط ای آل** و **مخزن** و جمع آن **مفاعل** بفتح فاست و **اما مرقاة** پس  
**فتح** **میم** و **میم** کسریم است در صورت اول اسم ظرف است ای مکان **صعود** و در  
صورت ثانی اسم **المفعول** است **املاش** **مرفیة** ای **المفعول** پس شی واحد یعنی نزد بان را بدو  
اعتبار **مرقاة** بفتح **میم** و **مرقاة** بکسر **میم** میتوان گفت کنافی شرح **المرقانی** و بعضی **اسماء** **بوزن**  
**مفعول** **بضم** **میم** و **مضم** **میم** یعنی **المفعول** یافته شدند چون **مروق ای آل** که **فمن** **مکمل**  
ای **المفعول** یعنی **وصاب** **مضمون** بشنید و **داینها** حک کرده و **مدق** **بکسر** **میم** و **فتح** **عین** **بوانق**  
**قیاس** **میم** آمده است کنافی **زنا** **مکمل** و **مد** **میم** و **مسنه** **مکمل** پس از مشتقات و **اسماء**  
**آیه** **غیبت** **مکمل** **میوم** **مکمل** **برای** **آلات** **مخصوصه** **مخدوم** **مکمل** **مکمل** **مکمل**

حدوث فعلی حدیث پس کلمه آئنی است ای طرفی است که سره در آن میکنند و مدینه آئنی است  
ای طرفی است که در آن روغن داشته شود و از شیشه و غیر آن و شعو آئنی است ای طرفی  
است که در آن شعو داشته شود و آن دارویی است که در بینی ریخته شود پس اگر سره را  
شکل در طرف دیگر غیر آنکه موذی است برای سره نهند آنرا کلمه نگونند کذا قال سیبویه و آن  
کلمات اسم است فعول بفتح فاء که موذی است برای چیزی که بدو فعل کرده شود چون  
و عروای بیشتر میگردند و خسته میشود بوی آتش و بطنه چون بنگه ای سبب بخل فصل

این همه که گفته شد بحث اسم است که بود چون خواهی که هم تفضیل بنا کنی سوال <sup>تفضیل</sup>  
چیت چو آب اسم تفضیل است که ساخته شده باشد از فعل مضارع برای چیزی  
فائده باشد به آن فعل ای حدیث با دلالت بر زیادتی او بر دیگری در حدیث خود بر آن فعل  
من شود می زیاده است از عرو در فضل سوال از فعل مضارع چرا میگردد چو آب  
سببیه ما سبب است او با اسم فاعل و او از فعل مضارع ما خود است سوال <sup>تفضیل</sup>  
تذکره تفضیل مفعول چرا نه ساختند چو آب تا القیاس نرود در ضرب شکر که یعنی زائد  
زنده است یا زائد زده شده سوال عکس چرا نگردد یعنی برای تفضیل مفعول مقرر  
میگردد نه برای تفضیل فاعل چو آب چون فاعل مقصود اصلی و عمده است که جز جمله  
است و کلام بدون آن تمام نمی شود و بخلاف مفعول که فاعل است و بدون آن کلام تمام  
نمیشود لهذا رعایت فاعل نموده افعال را برای تفضیل فاعل قرار دادند سوال شهر معنی  
شهرت و مشغول معنی مشغول تر و اعتدز معنی اعتدز تر و مانند آن برای تفضیل  
مفعول آمده است چو آب شاد است غلام و غیره مضارع را حذف کن زیرا چه حال و مضارع  
تغییر میگردند است پس رعایت آن علامت آن است و نیزه اسم تفضیل که قطع است

در حال وصل نیستند در اول او ای در اول آنچه بعد حذوت علامت مضارع باقی مانده است  
 در آری بجای علامت مضارع سوال همزه را چرا زیادت خاص کردند چو این است  
 زیادت حروف علت اند و زیادت آنها لکن نیست چنانچه در تبیین مفصل بیان کرده شد  
 پس همزه که اقوی است و با الف مناسب است دارد و مناسب افتاد که زائد کرده شود سوال  
 همزه را در اول کلمه چرا آورده اند چو این سوال تا از عنفوان تکلم معلوم شود که اسم تفضیل است  
 و عین کلمه را فتنه داده اگر مفتوح باشد ای مضموم یا مکسور بود و اگر مفتوح باشد بحال خود  
 بگذرد برای خفت و لام کلمه را بحالت خود ای رفع بگذار تا اسم تفضیل مذکر پیدا شود  
 و رضی گفته که اقتضای کرد و در صیغه اسم تفضیل بر افعال از برای اختصار بحث  
اسم تفضیل مذکر افعال ای بسیار کننده یکم و صیغه واحد مذکر بحث اسم تفضیل  
افعال ای بسیار کنندگان دوم در آن صیغه تشبیه مذکر بحث الخ افعالون و افاعل  
 ای بسیار کنندگان هم در آن صیغه جمع مذکر بحث الخ اول صیغه جمع مذکر سالم است  
 که بنا و واحد در بسط است و صیغه دوم جمع مذکر کسیر است که در دو صیغه واحد بسط  
 نمائند تغییر یافته و چون صیغه مؤنث از اسم تفضیل بنا کنی بعد حذوت علامت مضارع  
 فاراضه و نه زیرا که چون علامت مضارع را بسبب وقوع تغییر در صیغه مضارع حذوت  
 کردند فاکر ساکن ماند و زائد کردن حرفی بسبب انحطاط درجه مؤنث از درجه مذکر بنا  
 نه افتاد لهذا حرکت فاکر را بر حیح دادند و چون ضمیر قوی است و اول کلمه متحمل این  
 می تواند شد لهذا ضمیر را اختیار کردند و عین کلمه را ساکن کن زیرا چه بسبب ضمیر فاکر  
 نقل پیدا شد پس بکون عین کلمه تعادل گردید و بعد لام الف مقصوره که علامت تانیث  
 است و آن الفی است که بعد از همزه باشد لا حق کن و چون ما قبل الف فتنه می آید لهذا

لام کلریه افتورده تا اسم تفضیل مؤنث گردد بحث اسم تفضیل مؤنث فعلی  
بسیار کننده یکن صیغه واحد مؤنث بحث اسم تفضیل فعلیان بسیار کننده گان و وزن  
صیغه تشبیه مؤنث بحث اسم تفضیل فعلیات و فعل بسیار کننده گان هم زمان صیغه  
جمع مؤنث بحث اسم تفضیل اول صیغه جمع مؤنث سالم است دوم صیغه جمع مؤنث  
کسرت یعنی آید اسم تفضیل از غیر ثلاثی مجرد یعنی ثلاثی مزید و رباعی مجرد و مزید  
سوال چهارم از غیر ثلاثی مجرد یعنی آید چو اب زیرا چه محافظت جمیع حروف ثلاثی مزید  
و رباعی در افعال ممکن نیست چه این وزن زائد از سه حرف و گنجایش ندارد و اگر بعض  
حروف را زاید بگرداند التباس میشود میان رباعی و ثلاثی مزید و مجرد و معلوم نمیشد  
که این حروف بوجود تمام حروف هستند یا بعض سوال از اعطاء اعطای اسم  
تفضیل مستعمل شده است گفته میشود اعطاکم اللدیار و همچنین مختصر از اختصار یعنی  
مختصر و افاض از افاض یعنی مفلس تر جواب باشد است و نزد سیویه از  
افعال قیاسی است زیرا چه در بنای آن از افعال تغییری نیست مگر حذف یک بهره و  
آن جائز است چنانچه در صنایع محکم باب افعال یک بهره را حذف میکنند و آنخش  
و نیز در جائز داشته اند بنا بر فعل التفضیل از تمامی ابواب ثلاثی مزید و غیره چون انفصل  
و استفعل قیاس و شرحی این قول را ناپسندیده و نزد جمهور بطریق بنا اسم تفضیل  
از ابواب غیر ثلاثی مجرد آن است که اول اسم تفضیل از ثلاثی مجرد که در آن معنی قوه باشد  
یا حسن یا قبح باشد بنا سازند بعد از آن در باب غیر ثلاثی مجرد و امتیاز آن است  
چنانچه گفته شود زید استخوانی و غیره باشد اگر تا و نفس علی بنی و از کلام  
مجرد که معنی اولی و عیب باشد چون همیشه در همه این و اما کوفین پس جائز مزید

بنام اسم تفضیل از دو لفظ یعنی سواد و بیاض ای سواد و بیاض نیز بر این هر دو حاصل  
 لوان هستند پس جاز است که ثابت شود برای اینها چیزی که ثابت نشود غیر اینها و از  
 اهل لسان اسم تفضیل این دو لفظ سموع هم شده است و بصیران آنرا شاذ گویند سوال  
 چرا از لون و عیب نزد بصیران اسم تفضیل نمی آید جواب از این و عیب افعال صفت  
 مشبیه می آید چون احمر و اخضر پس اگر افعال تفضیل آید القیاس رود سوال چرا  
 اولاً افعال تفضیل را نآوردند جواب افعال صفت دلالت میکند بر مطلق ثبوت و افعال  
 تفضیل دلالت میدارد بر ثبوت مع زیاده و مطلق مقدم است بر خاص سوال  
اجمل و آید اسم تفضیل آمده است و حال آنکه عیب است جواب این عیب باطنی  
 است و از عیب باطنی اسم تفضیل می آید و مراد از عیب در کلام متن عیب ظاهری  
 است و گسائید عیب را مقید بظاهری نمی سازند جواب میدهند که این القای بطریق  
 شد و آید از افعال ناقصه و این است مذهب بعضی بگمان آنکه افعال ناقصه بر  
 دلالت میکنند بر ثبوت و افعال و آل بر حدث است و نزد بعضی از کان اسم تفضیل خوانند  
 و رای شیخ رضی برین جاز است زیرا که افعال ناقصه دلالت بر حدث میکنند و از فعلی که قابل  
 زیاده و نقصان نباشد پس نخواهد آمد اسم تفضیل از ماتیموت و غریب یغریب و از  
 فعل منفی تا آنقدر که بازم نیاید چه فعل منفی و از براتی است و افعال و آل بر ثبات  
 است و از افعال غیر متصرفه چون نعم و بس برگاه صیغه های دیگر مثل امر و انشاء  
 اسم عمل بخیره با وجود شدت احتیاج بدینها ازین افعال نامند پس اسم تفضیل  
 بدینها اولی خواهد آمد سوال بدانکه قواعد این فن کلیه عقلیه است که مستقصد نشوند اولی  
 و توجیهات که ذکر آنها در تبیان و درین تتمه التبیان کرده شده است تفسیر ثبات

بید الوقوع هستند الوقت الوقت شکر خالق هر صغیر و کبیر است که این رساله مختصره پناه جمادی  
 ثانیه شده بخبر در بیده دار السور و چون بر سره حنفیه نامه جناب استغاب قدردان  
 فضلا و رتبه شناس علماء و مورد الطاف ایزوی مهبط اعطاف سرمدی مخزن فیض و کرم  
 صاحب جود و هم حاج حرمین زبده کونین جناب حاجی محمد امام نجف صاحب  
 زید قدره فی النشائین با انجام و اختتام رسید امید از ناظران با انصاف آن است که اگر خطا  
 یابند با اصلاح شان فرمایند و اگر نفعی بر دارند بخای خیر بیاورند و فرمایند و علی آل و صحابه و

## مباحث

شکر و احسان بیزد مسان که در اسعد اعیان مفید مبتدیان و مشربیان کتاب مستطاب است  
 به تبیان شرح میزان مع تمه التبیان شرح تمه المیزان من افادات فطین زمان ذکی و کون  
 حافظ مولوی محمد علی سلمه اسد الرحمن جامع ضعیف البنیان اثر  
 بندگان محمد الهی و وکیل احمد رضا نهادی عن حواله نگران  
 بیای طبع در آمد و الحمد لله الصلوة علی حبیبه

## تشریح کلام و کلمات و معانی و مباحث کمال و مولوی کمال احمد صاحب

بهترین لغت و کلمات و معانی و مباحث کمال و مولوی کمال احمد صاحب  
 معروف است و اشعارش به تبیین از زبده ماضی و حال و استقبال کشور و مضار  
 کجا و اشعارش عجم المثال است و توصیفش کواکب بزبان و اجزای طبعان و عقل  
 لال است و صحیح ترین کلامی که در دست ما حضور العقول گنبد نصبت خلاصه کلمات زبده  
 موجودات است که قدسش مضاعف و تبیین انبیا و رسل است و ذائقش مقرون است

طریق و سبیل تفضیلش از طرف تقریر افزون است و تعریفش از لایحه تقریر برین  
صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین اما بعد محقق مباد که چون کتاب میزان المصروف که  
ام الکتاب است و فرد کتاب تصامین شافیه چون لالی آید در رسدک الفاضل مکتوب این  
و مطالب کافی چون گویش چرخ در تها نجان بطون لهذا گوهر شاداب فضل و فضائل  
مالک زمام سعادت و کمال مصباح کاشانه هدایت مستح گنجینه درایت ذکی فطین  
لودخی متین حافظ کلام باری مولوی محمد عبدالجبار لکهنوی انصاری خلع شریف  
جناب استاذی مدلسه افاد آنها بطول بقاها شرحی سسی به تبیان فی شرح المیزان که  
لباب اقوال متقدمین است و عیاب افکار متاخرین با غایت لطافت تصنیف کردند و آن  
کتاب معتبره این فن مایهت کردند و در هر بحث سوالها مع جوابها چنان زیب تحریر کرده  
که از رشک رنگ از خساره سیبویه پریده کم مانگان را عجب نقدی بکف رسید  
بی بضمیرتان را چراغی بر سر راه گردید جزاه الله عنی و عن سائر المحققین بحرمه  
سید المرسلین صلی الله علیه و آله و صحابه اجمعین

تقریر لودخی عمری و میر محمد مجاهد مولوی الهند و سید المصنف خالق الافواه  
میزان حمد مختص بذاتی که ابواب صفاتش مطرد است و مثالش محال و منسحب شکل  
صفاش که از سنجیدگی اوزان نغمش زبان مانتا قصان لال و مستوجب نعت محبوبش که  
مصدر هدایت و ارشاد است و رافع اعلام شفاعت ماضی صلات و ساد زبده  
تعریفش کلام لوناک و عجز از درک کلماتش عین ادراک صلی الله علیه و آله و سلم اما بعد  
عالم صحت علمیت اتم و هنرست عظم که مرتبه اش بر همه علوم مضاعف و قلب فضلاء  
تحقیق مسائلش اجون و از کتبش فضیله میزان مستفی است متین عادی درایت متقدم



بنار علیہ در شاہوار بحر علوم مخزن اسرار و فہوم لوزی عصر طبعی دہر حافظ کلام پائی  
**مولوی محمد سعید الحسنی** لکھنوی انصاری خلف ارشد حضرت استاد ذی صاحبان  
 امد عن الشر الصوری والمعنوی از ہر امور مفروق گشتہ مقرون تحقیق مسائلش گردید  
 شرحی بدیع البیان بر نسخہ میزان مسمی بہ تبیان تصنیف فرمودند فی الحقیقت نسخہ  
 است کافہ متضمن فوائد وافیہ زہدی احراز حقائقش کہ فراتر تحقیق انہائی نبرہ بہ  
 پوستین روزی قناعت کردہ و اخفش بادراک دقائق انہالیب بجز کثودہ ہرچو خفاش  
 تاب سواجہہ آفتاب نیاورودہ بظہورش باز آریہ بارہ گردیدہ و سبب بلہ و نیاری  
 بسرودہ جزاہ امد عنی وعن جمیع المنتفعین بحرمت شفیق **مولوی محمد سعید الحسنی**  
**تمت بحمد و سیادت معذن علم و درایت المعنی مولوی محمد سعید الحسنی**

اثبات قدرتش نہ محتاج دلیل است و نہ نفی شکرش متنازع حجت و تعلیل فاعل خنی  
 و جعلی کہ حرمت گیری افعال مقرون بحکمتش محال مقرون باستقلال کہ امرش جبار  
 در ریاضی و حال و استقبال و درود و سجود و در بیان حدیث الشالی کہ اجون طبعان  
 ناقص العقل را ذائقہ ایمان لقیف الکمال چشایدہ مصدر افعال حسنه ساختہ و سلام  
 باناکرام بر آل عظامش کہ دامن ایشان حق تعالی بزرگویش و در جزایک نمودہ زویہ  
 لیزنہب عنکم الرحمن آراست و بر اصحاب اختیار و تابعین ابرار اما بعد درین زمان  
 بہجت افتراں کہ طوطی زبان مصغیران از ترغیب و تہجد مناظرات زمزمہ ساز و عند سب  
 ناطقہ ہمزبانان از نوا سنجی مباحث علوم لغتہ پردازست تبیان فی شرح میزان  
 بغایت ستانت و نہایت رزانت کہ نقاب خفا را از رخ عرائس مطالبش برداشتہ  
 و نکات جنیاتش را بصفہ ظہور نشانیدہ چگونہ نباشد کہ میں جو اہر گران بہا بسنگ نظر کشیدہ

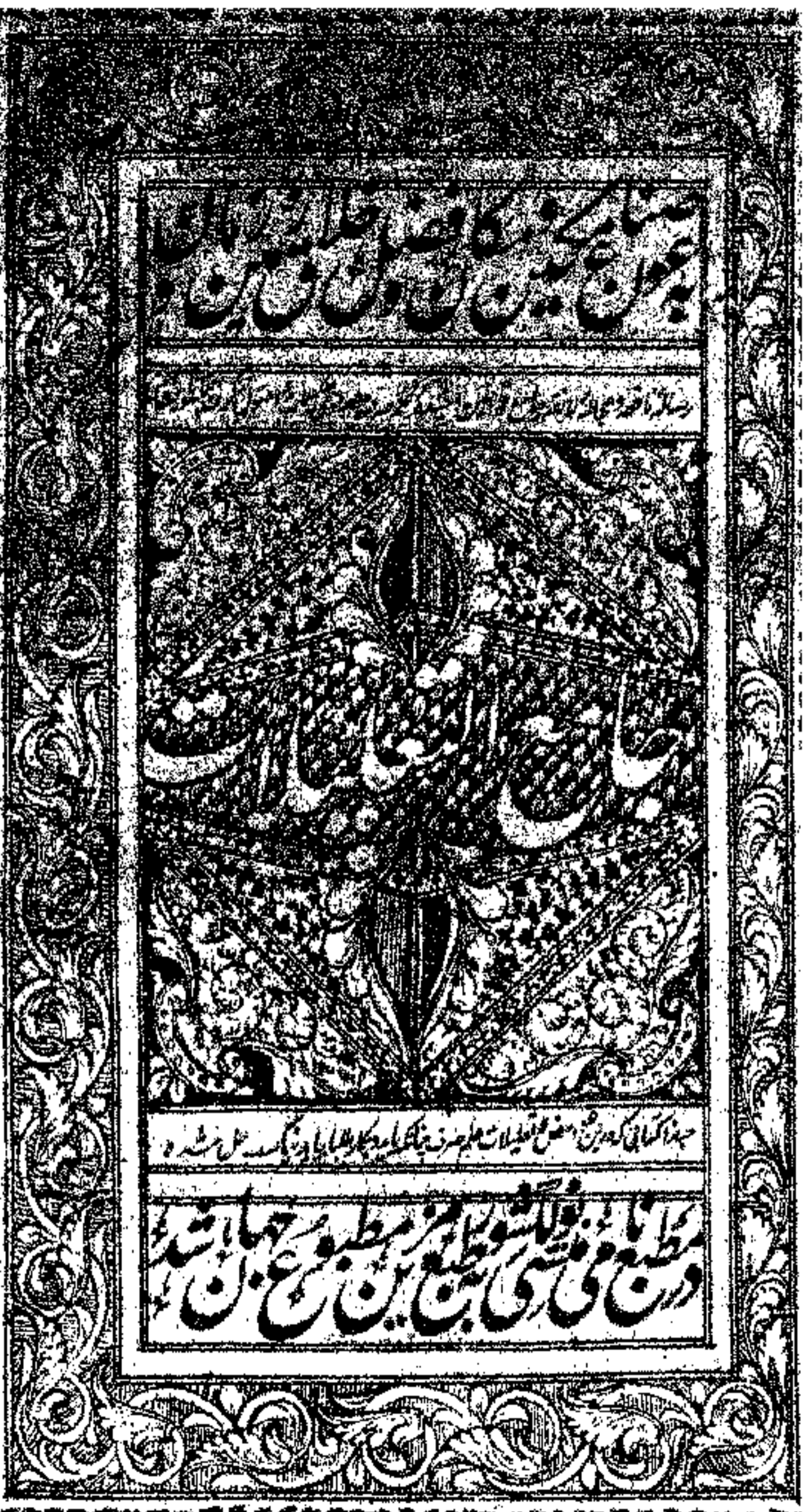
بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا...



هذا كتابي كهدية من بعض التعليلات...

بسم الله الرحمن الرحيم



اس کتاب کے مصنف مولانا محمد رفیع صاحب دہلوی تھے جو مولانا  
 محمد رفیع صاحب دہلوی کے ایک شاگرد تھے۔ ان کے ہاں جو کچھ مکتوبات  
 اور رسائل کے متعلق معلوم ہوا ہے وہ ان کے ہاں ہی موجود ہے۔ ان کے  
 ہاں جو کچھ مکتوبات اور رسائل کے متعلق معلوم ہوا ہے وہ ان کے  
 ہاں ہی موجود ہے۔ ان کے ہاں جو کچھ مکتوبات اور رسائل کے متعلق  
 معلوم ہوا ہے وہ ان کے ہاں ہی موجود ہے۔ ان کے ہاں جو کچھ مکتوبات  
 اور رسائل کے متعلق معلوم ہوا ہے وہ ان کے ہاں ہی موجود ہے۔

**کتاب صرف**

میزان الصرف و نشیب - دو کتاب  
 صرف کی مع نشیب منظوم و دائرہ چل و  
 ابواب صرف -

مجموعہ میزان الصرف - مع کتبہ بخشش  
 مولوی الہی بخشش - مرتبہ مولوی محمد عبدالرحمن  
 شاگرد محمد بخشش - کتبہ مفصلہ شمول ہیں

- ۱۔ میزان الصرف - ۲ - نشیب جدیدہ
- ۳۔ کتبہ کیفیتہ - ۳ - نشیب مشہورہ
- ۴۔ نشیب منظوم - ۴ - شجرہ نشیب
- ۵۔ تصاریف ثانیہ - ۸ - ہر صرہ کا عدہ
- ۶۔ نشیب ابواب صرف

تیسرا شرح میزان - مصنفہ مولوی عبدالحق  
 شرح میزان الصرف - شرح مولوی  
 وارث علی دہلوی -

بیچ گنج وزیدہ - دو کتاب و زیدہ  
 مصنفہ مولانا محمد رفیع صاحب دہلوی

عمدہ شرح زیدہ - حامل المرقع مصنفہ مولوی

زینت اللغات صاحب -  
 شرح پیر - مصنفہ پیر سید شریف زین الدین  
 صاحب جرجانی -

دستور المتدی - مصنفہ مولوی محمد صفی  
 بن مولوی محمد نصیر -

شرح رسالہ صرف - از مولوی  
 نصر اللہ خان بہادر -

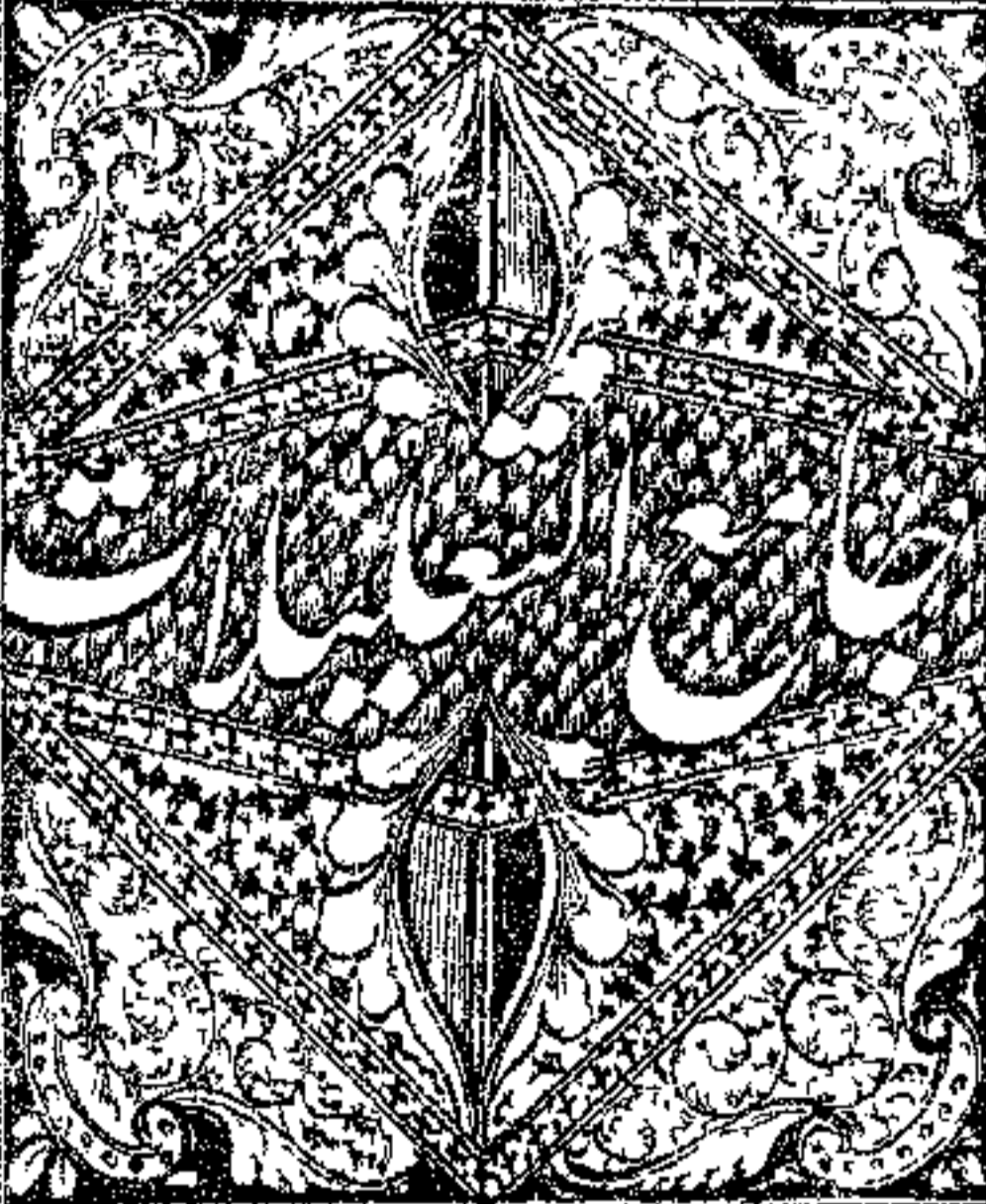
اصول اکبری - مع رسالہ گزشتہ منظوم -  
 در خاصیت ابواب مجر و رسالہ مصنفہ عالم  
 جلیل مولوی ہادی علی نور سالہ لایہ تصنیف  
 مفتی محمد سواتی -

زنجانی بخشش - صرفین -  
 سکاڑ الاصول - شرح اصول اکبری مصنفہ  
 مولوی حمایت علی -

مراجع اللار و اح مصنفہ محمد بن علی بن سہو -  
 شافیہ بخشش - از مصنف علامہ ابن سادہ -

بین کتب کتب فضیله و ابرار  
بین کتب کتب کتب کتب کتب

بسالنامه خوار که در کتب جامع محمد امین و فیه و علوم صحت ساری با شامول که در کتب کتب کتب



بسیار آسانی که درین موضع تعلیقات خاصه و بنامه بکار آید و بنامه عمل شده

در کتب کتب کتب کتب کتب کتب  
در کتب کتب کتب کتب کتب کتب

فون غنبر

فون غنبر

ح د

فون غنبر

فون غنبر



بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله وآله وذرية خلفه محمد وآله وصحبه  
 اهل بيته كتابيه سنة السنية الحسنة النبوية التي هي في كل وقت  
 مانع وحيث انتم في جميع صفات خيرة كسيرة فان في جميع صفات خيرة  
 هي باب في تعليمها في ضرورة في البشرية في ضرورة في ضرورة في ضرورة  
 ازوه به و مشهور في فقه في فقه في فقه في فقه في فقه في فقه في فقه  
 يا سبي اول صفات فقه في فقه في فقه في فقه في فقه في فقه في فقه  
 ضربا فقه في فقه في فقه في فقه في فقه في فقه في فقه في فقه في فقه  
 ضربا فقه في فقه في فقه في فقه في فقه في فقه في فقه في فقه في فقه  
 ضربا فقه في فقه في فقه في فقه في فقه في فقه في فقه في فقه في فقه  
 ضربا فقه في فقه في فقه في فقه في فقه في فقه في فقه في فقه في فقه









ثالث و رابع را نیز فتح و اوند و الف و همدان را حذف کرده و بیخ گوش آن را تا آخر که در آخر است  
 در آورده و غیره شد قریباً پنج تکسیر از آن ضارب است ضارب اسم و همدان بود چون خواسته  
 که اسم و همدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم و اوند و ثالث را مثل و ساخته و گذشته فتح  
 و اوند بعد از شد و الف جمع تکسیر در آورده و اوند و الف و همدان را حذف کرده و قریباً پنج  
 قریباً که جمع تکسیر از آن ضارب است ضارب اسم و همدان بود چون خواسته که اسم و همدان  
 جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم و اوند و ثالث را مثل و ساخته حرکت فتح و اوند و الف  
 و همدان را حذف کرده و قریباً پنج تکسیر از آن ضارب است ضارب اسم و همدان بود  
 چون خواسته که اسم و همدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم و اوند و ثالث را ساکن ساخته  
 الف و همدان را حذف کرده و قریباً پنج تکسیر از آن ضارب است ضارب اسم و همدان  
 بود چون خواسته که اسم و همدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم و اوند و ثالث  
 رابع را فتح و اوند و الف محذوره در آخرش در آورده و الف و همدان را حذف کرده  
 و قریباً پنج تکسیر از آن ضارب است ضارب اسم و همدان بود چون خواسته  
 که اسم و همدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم و اوند و ثالث را ساکن ساخته و در آخر  
 الف و نون مزیدتان در آورده الف و همدان را حذف کرده و قریباً پنج تکسیر از آن  
 تکسیر از آن ضارب است ضارب اسم و همدان بود چون خواسته که اسم و همدان را جمع  
 تکسیر کنند حرف اول را کسره و اوند و ثالث را فتح بعد از آن الف جمع تکسیر در آورده  
 الف و همدان را حذف کرده و قریباً پنج تکسیر از آن ضارب است ضارب اسم و همدان بود  
 چون خواسته که اسم و همدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم و اوند و ثالث  
 و او مسکونه در آورده الف و همدان را حذف کرده و قریباً پنج تکسیر از آن ضارب است



و در مضمون تصغیر از آن مضروب و مضروب است مضروب به مضروب هم که بود چون خواستند  
 که اسم بگیرند مضمون اول را ضم دادند ثانی را فتح سهوم جایای تصغیر در آوردند  
 حرفیکه یا بعد از ای تصغیر بود آنرا کسره دادند و ساکن با قبل او کسور آن و او را یا یا  
 کردند مضرب و مضرب شد و لم یضرب در اصل یضرب بود چون لم جائز مرد را اولش  
 در آوردند آخرش را ضم کردند علامت جزئی سقوط حرکت شد در پنج صیغه و سقوط  
 نون اعرابی شد در هفت صیغه و سقوط پنج نکره و از دو صیغه زیر که یعنی است  
 و المینی بالاضحی آخره بدخول العیال علیها و همچنین است بعد قبول لا یضرب در اصل  
 یضرب بود چون لا نفی در اولش در آوردند آخرش را پنج نکره و بلکه معنی مثبت را  
 نفی ساخت لا یضرب شد لن یضرب لن یضرب الی آخره در اصل یضرب یضربان  
 انج بود چون لن ناصبه در اولش در آوردند آخرش را نصب کردند علامت جزئی  
 انهم و فتحات شد در پنج صیغه و سقوط نونات اعرابی شد در هفت صیغه و سقوط پنج نکره  
 و دو صیغه زیر که یعنی است و المینی بالاضحی آخره باختلاف العیال علیها لن یضرب  
 شد انج یضرب انج یا انج انج در اصل یضرب یضربان انج بود تا که علامت استقبال  
 بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن مانده نظر کردند بعین کلمه او کسور بود  
 همزه و وصل کسوره در اولش در آوردند امر همان باشد لیکن آخر آخرش را وقت  
 کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد در یک صیغه و سقوط نونات اعرابی شد در چهار  
 صیغه و سقوط پنج نکره در یک صیغه زیرا که یعنی است و المینی بالاضحی آخره بدخول العیال  
 علیها بالون تقیده اضربان اضربان اضربان بالون خفیفه اضربان اضربان  
 اضربان اضربان و اضربان در اصل اضربان بود چون نون تقصیل و خفیفه





و اول در حروف کسبه جوف اول و ثانی را فتح و او را سوم جوف الف جمع تکبیر بود آوردند و فریکه  
 ما بعد از الف جمع تکبیر بود آنرا کسره دادند تا او و ما را واحد و کسره در ذوقین را نیز بواسطه منع  
 این حرف کردند و مخاربات شدیم غیر از آن مخرجات است مخرجات اسم بکر بود چون خواسته  
 اسم بکر را مضموم کنند حرف اول را فتح و او را ثانی را فتح سوم جایا و تصغیر در آوردند و فریکه  
 ما بعد از او تصغیر بود آنرا کسره دادند و مخرجات شد مخرجات مخرجات اسم بکر بود  
 مخرجات جمع تکبیر از آن مخرجات است مخرجات اسم و عدان بود چون خواسته که اسم  
 و عدان را جمع کنند حرف اول و ثانی را فتح و او را سوم جوف الف جمع تکبیر در آوردند و فریکه  
 ما بعد از آن جمع تکبیر بود آنرا کسره دادند و الف ساکن ما قبل او کسور آن الف را  
 باید بدل کردند و چون کسور را نیز بدلی است حرف حذف کردند مخرجات شد مخرجات  
 تصغیر از آن مخرجات است مخرجات اسم بکر بود چون خواسته که اسم بکر را مضموم  
 کنند حرف اول را فتح و او را ثانی را فتح سوم جایا و تصغیر در آوردند و فریکه ما بعد از  
 تصغیر بود آنرا کسره دادند و الف ساکن ما قبل او کسور بود آن الف را باید بدل کرد  
 مخرجات شد حاصل الف قبل منه لغزب اشربان اشربان اشربان اشربان  
 اشربان جمع تکبیر از آن اشربان است اشربان اسم و عدان بود چون خواسته که  
 اسم و عدان را جمع تکبیر کنند حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح و او را سوم جوف  
 الف جمع تکبیر در آوردند و فریکه ما بعد از الف جمع تکبیر بود آنرا کسره دادند و اشربان  
 شد اشربان تصغیر از آن اشربان است اشربان اسم بکر بود چون خواسته که اسم بکر  
 را مضموم کنند حرف اول را فتح و او را ثانی را فتح سوم جایا و تصغیر در آوردند  
 و فریکه ما بعد از تصغیر بود آنرا کسره دادند و اشربان شد و المونث منه

تعلیمه و ضمیمه بر اعراب نام قیاس باید کرد نمی نماید معلوم لا تُضرب لا تُضربا لا تُضربا  
لا تُضرب لا تُضربا لا تُضرب لا تُضرب معلوم لا تُضرب لا تُضرب لا تُضرب لا تُضربا لا تُضربا  
لا تُضرب لا تُضرب لا تُضربا لا تُضربا لا تُضربا لا تُضربا لا تُضربا لا تُضربا لا تُضربا لا تُضربا  
تفصیلاً بود چون لایق در اول سطر در آمد آفرش را بزم کردند علامت جزئی سقوط  
نکرست شد در پنج صیغه و سقوط نون اعرابی شد در هفت صیغه و سقوط پنج نکره  
در دو صیغه زیرا که یعنی است و تعلیلها می نمی مجهول بر قیاس نمی معلوم و تعلیلها  
با نون نشیانه و ضمیمه بر قیاس اعراب از نظرات منته مضرب مضربان مضارب مضرب  
مضارب جمع کسیران مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب  
در حدیث جمع کسیران مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب  
تکسیر آورده شود چون ممکن را با اسطر مع حذف کردن مضارب شد مضرب  
تصویر از آن مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب  
اول را هم دادند ثانی را فتح سوم جا یا تصویر آورده شد مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب  
مضربان مضارب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب  
چون خواستند که هم در حدیث جمع کسیران مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب  
جمع کسیر آورده شود چون ممکن را با اسطر مع حذف کردن مضارب شد مضرب  
تصویر از آن مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب  
اول را هم دادند ثانی را فتح سوم جا یا تصویر آورده شد مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب  
مضربان مضارب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب  
چون خواستند که هم در حدیث جمع کسیران مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب مضرب

که اسم و حد از جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح و او را سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و فریکه  
 ما بعد از الف جمع تکسیر بود آنرا کسره و او را تا و حد از حذف کرده اند و چون را نیز بواسطه منع  
 حذف حذف کردند مضارب شد مضرب تصغیر از ان مضرب است مضرب اسم بکر بود چون خواستند  
 که اسم بکر را مصغر کنند حرف اول را ضم و او را ثانی را فتح سوم جایا و تصغیر در آوردند و فریکه  
 ما بعد از الف جمع تکسیر بود آنرا کسره و او را تصغیر شد مضرب مضربان مضارب مضرب  
 مضارب جمع تکسیر از ان مضرب است مضرب اسم و حد ان بود چون خواستند که اسم  
 و حد از جمع کنند حرف اول و ثانی را فتح و او را سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و فریکه  
 و اما بعد از الف جمع تکسیر بود آنرا کسره و او را تصغیر و الف ساکن ما قبل او کسور آن الف  
 باید بدل کردند و چون ممکن را نیز برای منع صرف حذف کردند مضارب شد مضرب  
 تصغیر از ان مضرب است مضرب اسم بکر بود چون خواستند که اسم بکر را مصغ  
 کنند حرف اول را ضم و او را ثانی را فتح سوم جایا و تصغیر در آوردند و فریکه ما بعد از  
 تصغیر بود آنرا کسره و او را تصغیر و الف ساکن ما قبل او کسور بود آن الف را باید بدل که  
 مضرب شد فعل التخصیص منه نضرب اضربان اضربون اضرب اضرب  
 اضرب جمع تکسیر از ان اضرب است اضرب اسم و حد ان بود چون خواستند که  
 اسم و حد از جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح و او را سوم جا  
 الف جمع تکسیر در آوردند و فریکه ما بعد از الف جمع تکسیر بود آنرا کسره و او را ثانی  
 شد اضرب تصغیر از ان اضرب است اضرب اسم بکر بود چون خواستند که اسم بکر  
 را مصغر کنند حرف اول را ضم و او را ثانی را فتح سوم جایا و تصغیر در آوردند  
 و فریکه ما بعد از الف جمع تکسیر بود آنرا کسره و او را تصغیر شد و المونث من



چون خواستند که اسم و حد از این جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم و او را ثانی را فتح در آخرش  
الف آورده در آورده یا را حذف کردند شرفاً شد شرافت جمع تکسیر از ان شریف است  
است شریف اسم و حد ان بود چون خواستند که اسم و حد از این جمع تکسیر کنند حرف اول  
را کسره و او را ثانی را فتح سو عجا الف با جمع تکسیر در آورده یا را حذف کردند شرافت شد  
شرف جمع تکسیر از ان شریف است شریف اسم و حد ان بود چون خواستند که اسم و حد از  
این جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را ضم و او را ثانی را حذف کردند شرف شد  
شرفان جمع تکسیر از ان شریف است شریف اسم و حد ان بود چون خواستند که اسم و حد از  
این جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم و او را ثانی را ساکن ساخته در آخرش الف و نون مزید  
در آورند و یا در احد را حذف کردند شرفان شد شرفان جمع تکسیر از ان شریف است  
شریف اسم و حد ان بود چون خواستند که اسم و حد از این جمع تکسیر کنند حرف اول  
کسره و او را ثانی را ساکن ساخته در آخرش الف و نون مزید تا ان در آورده یا را  
حذف کردند شرفان شد شرافت جمع تکسیر از ان شریف است شریف اسم و حد ان بود  
چون خواستند که اسم و حد ان را جمع تکسیر کنند در اول الف مفتوحه در آورده  
ثانی را ساکن ساختند و ثالث را فتح و او را بعد از ان الف مزیده در آورده یا را  
حذف کردند شرافت شد شرفان جمع تکسیر از ان شریف است شریف اسم و حد ان بود  
چون خواستند که اسم و حد ان را جمع تکسیر کنند در اول الف مفتوحه در آورده  
ثانی را ساکن ساخته در آخرش الف مد و در آورده یا را حذف کردند  
اشرفاً شد شرف جمع تکسیر از ان شریف است شریف اسم و حد ان بود چون  
خواستند که اسم و حد ان را جمع تکسیر کنند در اول الف مفتوحه در آورده ثانی

را سکون ساخته در آخرش تا بعد آورده یار اخذت کردند اثری شد شرف جمع تکسیر از ان  
 شریف است شریف اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند  
 حرف اول و ثانی را ضم و او ند سوم جا و او ساکن در آورده یار اخذت کردند اثری  
 شد شریف تصغیر از ان شریف است شریف اسم بکر بود چون خواستند که اسم بکر را  
 مصغر کنند حرف اول را ضم و او ند ثانی را فتحه سوم جایز تصغیر در آورده حرفی که  
 باید یا و تصغیر بود آنرا کسر و او ند شریف شد بعد دو حرفت از یک جنس هم  
 آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند شریف شد شریف  
 جمع تکسیر از ان شریف است شریف اسم و حدان بود چون خواستند که اسم  
 و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است ثانی یافته و او ند سوم جا الف  
 جمع تکسیر در آورده حرفی که باید الف جمع تکسیر بود آنرا کسر و او ند ثانی و حدان با  
 حذف کردند شریف شد بعد یا واقع شد بعد الف زائد و آنرا همز و بدل کردند  
 شریف شد شرف جمع تکسیر از ان شریف است شریف اسم و حدان بود چون خواستند  
 که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم و او ند دوم را مشد و ساخته منضم کردند  
 یا قدر و حدان از ان گرفتند شریف تصغیر از ان شریف است شریف  
 اسم بکر بود چون خواستند که اسم بکر را مصغر کنند حرف اول را ضم و او ند ثانی را فتحه  
 سوم جایز تصغیر در آورده حرفی که باید یا و تصغیر بود آنرا کسر و او ند شریف شد  
 بعد دو حرفت از یک جنس هم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام  
 کردند شریف شد تمام شد ثانی همز جمع تکسیرات و التصغیرات باب و در بیان  
 ثانی منزویه باب فعل فیصل الا کرام بزرگ و استثن و بخشیدن

ونوختون الكرمين والكرمان والكرمان والكرمان والكرمان والكرمان  
 لن يكرم لن يكرم الامم منه الكرم والكرمان والكرمان والكرمان  
 لا يكرم الطرف منه كرم بكرمان كرمات باب **التفصيل** التفريح  
 التفريح هو التفريح وهو التفريح وهو التفريح وهو التفريح  
 لا التفريح هو التفريح وهو التفريح وهو التفريح وهو التفريح  
 لا التفريح لا التفريح هو التفريح وهو التفريح وهو التفريح  
 المتضاربه بالكيه يكرزون متضاربه ايضا رب متضاربه متضاربه  
 متضاربه فذالك متضاربه لم تضاربه لم تضاربه لا تضاربه  
 تضاربه الامم منه تضاربه تضاربه تضاربه والتضاربه  
 لا تضاربه لا تضاربه الطرف منه تضاربه تضاربه تضاربه  
 ان كتاب كرون التيب كتيب الكتاب بالتيب والتيب كتيب  
 كتيب فذالك كتيب لم كتيب لم كتيب لا كتيب لا كتيب  
 الامم منه كتيب كتيب كتيب والتضاربه لا كتيب لا كتيب  
 لا كتيب لا كتيب الطرف منه كتيب كتيب كتيب **الفعال**  
 الانفعال بالفتن الفرفه يفترون الفرفه الفرفه يفترون  
 الفرفه الفرفه كتيب كتيب كتيب كتيب كتيب كتيب كتيب  
 لن يفترون لن يفترون الامم منه الفرفه الفرفه يفترون  
 والفرفه لا يفترون لا يفترون لا يفترون فذالك  
 منصرف منصرف فان منصرفات باب **التفصيل**

تصرف خرج کردن تصرف تصرف تصرف و تصرف تصرف تصرف  
 تا اکل تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف  
 لا امر تصرف تصرف تصرف و النهی عنه لا تصرف تصرف  
 تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف  
 تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف  
 تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف  
 تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف  
 تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف

تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف  
 تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف  
 تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف  
 تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف  
 تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف  
 تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف تصرف

استعمال الاستخراج طلب خروج کردن استخراج استخراج  
 استخراج استخراج استخراج استخراج استخراج استخراج  
 استخراج استخراج استخراج استخراج استخراج استخراج  
 استخراج استخراج استخراج استخراج استخراج استخراج  
 استخراج استخراج استخراج استخراج استخراج استخراج  
 استخراج استخراج استخراج استخراج استخراج استخراج

استخراج استخراج استخراج استخراج استخراج استخراج  
 استخراج استخراج استخراج استخراج استخراج استخراج  
 استخراج استخراج استخراج استخراج استخراج استخراج





شود و چون اعرابی شد بکلمات برانقیاس دیگر بگیرد و اصل بگیرد چون لام امر  
 در بعضی و در آمد آخرش را چه نکرده زیرا که بی است و المبتنی بالابتداء است  
 در بعضی معادل اصل بگیرد و اصل بگیرد چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد جزم  
 کرده علامت برتری متعطف حرکت شده لا بگیرد و اصل بگیرد چون لام امر بر اول  
 مضارع در آمد آخرش را چه نکرده علامت برتری متعطف حرکت شده لا بگیرد بر همین قیاس  
 است است میوه مجهول لا بگیرد لا بگیرد لا بگیرد لا بگیرد لا بگیرد و اصل  
 بگیرد چون لام امری در اول فعل مضارع در آمد آخرش را چه نکرده علامت برتری متعطف حرکت  
 شده لا بگیرد شده لا بگیرد و اصل بگیرد چون لام امری در اول فعل مضارع در آمد آخرش  
 را چه نکرده علامت برتری متعطف چون اعرابی شده لا بگیرد برانقیاس است و دیگر لا بگیرد  
 اصل بگیرد چون لام امری در اول فعل مضارع در آمد آخرش را چه نکرده زیرا که بی  
 است لا بگیرد برانقیاس مجهول نیست لا بگیرد لا بگیرد لا بگیرد لا بگیرد لا بگیرد  
 لا بگیرد لا بگیرد و اصل بگیرد چون لام امری در اول فعل مضارع در آمد آخرش را چه  
 کرده علامت برتری متعطف حرکت شده لا بگیرد لا بگیرد لا بگیرد لا بگیرد لا بگیرد  
 لا بگیرد لا بگیرد و اصل بگیرد چون لام امری در اول فعل مضارع در آمد آخرش را چه  
 جزئی متعطف حرکت شده لا بگیرد و اصل بگیرد چون لام امری در اول فعل مضارع  
 در آمد آخرش را چه نکرده علامت برتری متعطف چون اعرابی شده لا بگیرد برانقیاس است  
 باقی لا بگیرد و اصل بگیرد چون لام امری در اول فعل مضارع در آمد آخرش را چه نکرده  
 زیرا که بی است و المبتنی بالابتداء است در بعضی معادل اصل بگیرد و اصل بگیرد برانقیاس  
 مجهول است  
 باب تفصیل لم یفزع و اصل یفزع بود چون لم یفزع در اول فعل مضارع

در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزئی سقوط حرکت شد لم یفیرح شد لم یفیرح او را اصل  
 یفیرحان بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت  
 جزئی سقوط حرکت نون اعرابی شد لم یفیرحاً بر تنقیاس است همینها می باقی  
 لم یفیرحن در اصل یفیرحن بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش  
 را جزم کرد زیرا که معنی است لم یفیرحن شد و بر تنقیاس همینها می بهول لن  
 یفیرح در اصل یفیرح بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را  
 نصب کرد علامت نصبی ظهور فتح گشت لن یفیرح شد لن یفیرحاً در اصل  
 یفیرحان بود چون لن ناصبه در اصل فعل مضارع در آمد آخرش را نصب  
 کرد علامت نصبی سقوط نون اعرابی شد لن یفیرحاً شد بر تنقیاس اند  
 همینها می باقی لن یفیرحن در اصل یفیرحن بود چون لن ناصبه در اول فعل  
 مضارع در آمد آخرش را جزمی نگردد زیرا که معنی است لن یفیرحن شد و بر تنقیاس  
 ظاهر است لام فریح فریحاً فریحاً فریحاً فریحاً فریحاً فریحاً فریحاً فریحاً  
 بنا کرده اند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کرده اند و بعد حذف متحرک ماند  
 پس اینها باشند بسکون آخر آخرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط حرکت  
 شد فریحاً از یفیرحان بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف  
 کرده و با یفیرحان متحرک ماند امر همان باشد بسکون آنرا آخرش را وقت کردند علامت  
 وقفی سقوط نون اعرابی شد فریحاً شد بر تنقیاس باقی یفیرحن را از یفیرحن بنا کردند  
 تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کرده اند بعد حذف متحرک ماند پس اینها  
 بسکون آخر آخرش را جزمی نگردد زیرا که معنی است فریحاً شد یفیرحاً یفیرحاً



بغير حرفي لغير حرفي لغير حرفي در اصل تصریح بود چون لام امر بر اول فعل مضارع  
 را آمد آخرش با جزم کرد و علامت جزئی سقوط حرکت شد لغير حرفي لغير حرفي لغير حرفي در اصل  
 بغير حرفي بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش با جزم کرد و علامت جزئی  
 بقدر توان اعرابی شد لغير حرفي شد بر مقتیاس از همینهای باقی لغير حرفي در اصل  
 بغير حرفي بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش با جزم کرد و علامت جزئی  
 بود پس لغير حرفي شد با فحاش لغير حرفي لغير حرفي لغير حرفي لغير حرفي لغير حرفي  
 لغير حرفي در اصل بغير حرفي بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش  
 با جزم کرد و علامت جزئی سقوط حرکت شد لغير حرفي لغير حرفي لغير حرفي لغير حرفي  
 باین لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش با جزم کرد و علامت جزئی سقوط  
 وان اعرابی شد لغير حرفي شد بر مقتیاس همینهای باقی لغير حرفي در اصل بغير حرفي  
 چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش با جزم کرد و علامت جزئی  
 لغير حرفي شد بر مقتیاس معلوم است بعمل نمی آید لغير حرفي لغير حرفي لغير حرفي  
 یا لغير حرفي لغير حرفي در اصل لغير حرفي بود چون لام امر بر اول فعل مضارع  
 را آمد آخرش با جزم کرد و علامت جزئی سقوط حرکت شد لغير حرفي لغير حرفي لغير حرفي  
 فعل لغير حرفي بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش با جزم کرد و علامت  
 جزئی سقوط وان اعرابی شد لغير حرفي شد بر مقتیاس همینهای باقی لغير حرفي  
 بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش با جزم کرد و علامت جزئی  
 لغير حرفي شد بر مقتیاس معلوم است بعمل نمی آید لغير حرفي لغير حرفي لغير حرفي  
 یا لغير حرفي لغير حرفي در اصل لغير حرفي بود چون لام امر بر اول فعل مضارع

آخرش را جزم کرد علامت جزئی سقوط حرکت شد لا یفرغ شد لا یفرغ حاد در اصل یفرحان  
 بود چون لا انهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزئی سقوط  
 نون اعرابی شد لا یفرغ باشد برقیاس صیغهای باقی لا یفرغ و در اصل یفرحان بود  
 چون لا انهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را هیچ نکره زیرا که معنی است لا یفرغ  
 است برقیاس معلوم مجهول است باب مفاعله کم یضارب در اصل یضارب بود چون  
 لم یضرب در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزئی سقوط حرکت شد کم یضارب  
 شد کم یضارب در اصل یضارب بان بود چون لم یضرب در اول فعل مضارع در آمد آخرش  
 را جزم کرد علامت جزئی سقوط نون اعرابی شد کم یضارب یا شد صیغهای دیگر  
 برین قیاس اند کم یضارب بن در اصل یضارب بن بود چون لم یضرب در اول فعل  
 مضارع در آمد آخرش را چیزی نکره زیرا که معنی است کم یضارب بن شد برقیاس مجهول  
 مجهول کن یضارب در اصل یضارب بود چون کن یضارب در اول فعل مضارع  
 در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی ظهور فتح گشت کن یضارب شد دیگر  
 جمیع صیغها چنانچه بالا مرقوم شد بر همان قیاس اند الامر ضارب ضارب یا ضارب نوا  
 ضارب یضارب یا ضارب بن ضارب را از ضارب بنا کردند تا که علامت استقبال بود  
 از حرکت کردند ما بعد حذف متحرک مانند امرمان باشد بسکون آخرش  
 رفت کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد ضارب شد ضارب یا از ضارب  
 بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ما بعد حذف متحرک مانند  
 امرمان باشد بسکون آخرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط  
 نون اعرابی شد ضارب یا شد برقیاس اند دیگر ضارب بن را از ضارب بنا کردند

تا که علامت اتصال بود از آنجا که در زبان با وجود این متحرک مانند امر میان باشد  
 بسکون آخرش را چیزی نکرده زیرا که بنی است و البنی بالاضحی آخره به قول  
 علیه خازن شد که تشارب التشارب بالتشارب التشارب بالتشارب التشارب  
 تشارب در اصل تشارب بود چون لام امر در اول فعل مضارع و در آخرش  
 را جزم کرد و علامت جزئی سقوط حرکت شد تشارب شد تشارب با در اصل  
 تشاربان بود چون لام امر در اول فعل مضارع و در آخرش را جزم کرد و علامت  
 جزئی سقوط حرکت شد تشارب شد تشارب با در اصل تشاربان بود چون لام امر  
 در اول فعل مضارع و در آخرش را جزم کرد و علامت جزئی سقوط نون عرانی  
 شد تشارب باشد برین قیاس اندر دیگر تشارب چون در اصل تشارب چون بود چون  
 لام امر در اول فعل مضارع و در آخرش را چیزی نکرده زیرا که بنی است بر همین  
 قیاس است امر غائب و حکم معلوم و مجهول نمی آید تشارب بالاضحی بالاضحی  
 بالاضحی بالاضحی بالاضحی بالاضحی بالاضحی بالاضحی بالاضحی بالاضحی بالاضحی  
 در اول فعل مضارع و در آخرش را جزم کرد و علامت جزئی سقوط حرکت شد  
 بالاضحی بالاضحی بالاضحی بالاضحی بالاضحی بالاضحی بالاضحی بالاضحی بالاضحی  
 در آخرش را جزم کرد و علامت جزئی سقوط نون عرانی شد بالاضحی بالاضحی  
 در اصل تشارب چون لای نهی در اول فعل مضارع و در آخرش را چیزی نکرده  
 زیرا که بنی است بر همین قیاس مجهول است باب افعال کم تکلیف  
 تکلیف بر قیاس صیغهای که مذکور شدند لام تکلیف تکلیف تکلیف تکلیف تکلیف  
 تکلیف تکلیف تکلیف تکلیف تکلیف تکلیف تکلیف تکلیف تکلیف تکلیف تکلیف تکلیف

مایه جذب ساکن ماند بهره وصل کسب در اولش در آورند امیر همان باشد پس چون آخر  
 آخرش را وقت کردند علامت و قفی سقوط حرکت شد اکتساب شد اکتساب را از  
 تکلیفان بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا خدمت کردند مایه جذب ساکن ماند  
 بهره وصل کسب در اولش در آورند آخرش را وقت کردند علامت و قفی سقوط بود  
 اعراضی شد اکتساب شد اکتساب را از تکلیفان بنا کردند تا که علامت استقبال بود  
 آنرا خدمت کردند مایه جذب ساکن ماند بهره وصل کسب در اولش در آورند  
 آخرش را چیزی نکرده زیرا که بنی است اکتساب شد و در همینهای باقی همان  
 قیاس است که در مایه های بالا مذکور شد با مایه های باقی بر قیاس ابواب گذشته  
 انصرفوا الصبروا الصبروا الصبروا الصبروا الصبروا الصبروا الصبروا الصبروا الصبروا الصبروا  
 علامت استقبال بود آنرا خدمت کردند مایه جذب ساکن ماند بهره وصل کسب  
 در اولش در آورند امیر همان باشد پس چون آخرش را وقت کردند علامت  
 و قفی سقوط حرکت شد اکتساب شد و دیگر صیغهای بر قیاس مایه های بالا اند -  
**باب تفعل و باب تفاعل بقیاس باب تفعل و باب تفاعل** است که در  
 حاضر بعد از خدمت متحرک می ماند و صیغهای دیگر مانند صیغهای همان باب است  
**باب افعال** افعال در اصل افعال بود و حرفت از یک جنس هم آمدند هر دو متحرک  
 اول را ساکن کرده در دوم او غام کرده در آنجا شد افعال افعال افعال افعال  
 از یک جنس هم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم او غام کرده در آنجا شد  
 افعال افعال افعال افعال افعال افعال افعال افعال افعال افعال افعال افعال  
 در دوم او غام کرده در آنجا شد افعال افعال افعال افعال افعال افعال افعال افعال افعال افعال

برود متحرک اول را ساکن کرده در دوم او غام کرده و تا آخرش میگردد اصل میگردد و در وقت  
 از یک جنس بهم آیند برود متحرک اول را ساکن کرده در دوم او غام کرده و تا آخرش  
 میگردد اصل میگردد و در وقت از یک جنس بهم آیند برود متحرک اول را ساکن کرده  
 در دوم او غام کرده و تا آخرش میگردد اصل میگردد چون لم جایزه در اول فعل مضارع  
 در آمد آخرش را جزم کرده علامت جزئی سقوط حرکت شد اتفاقاً ساکنین شده  
 میان هر دو را اول که ساکن شده بود برای او غام و را ثانی که ساکن شده  
 علامت جزئی بعضی را ثانی را حرکت فتح و او ندان <sup>الف</sup> الفتحه اجتهاد الخیرات بعد  
 اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او غام کردند لم میگردد و بعضی را ثانی را  
 حرکت کسره و او ندان الساکن اذا حرک حرک بالکسره بعد اول ساکن ثانی متحرک  
 اول را در دوم او غام کردند لم میگردد و بعضی ساکن او غام کردند لم میگردد خوانند  
 لم میگردد اصل میگردد چون لم جایزه بر اول فعل مضارع و آمد آخرش را جزم کرده  
 علامت جزئی سقوط نون اعزلی شده لم میگردد و همیشه می و او ندان و چه خوانند  
 و در تشبیه و جمع نون دور می شود و امر میگردد از آن خبر نیا کردند تا که علامت استقبال  
 بود آنرا حذف کردند با بعد حذف ساکن مانند همزه وصل مکسر و را اولش در  
 آورده اند امر بیان باشد بسکون آخر آخرش را وقت کرده علامت و ثانی سقوط  
 حرکت را اتفاقاً ساکنین شده میان هر دو را اول که ساکن بود را ثانی که  
 شده و در را ثانی که جمله شده و ثانی ساکن شده و چه را ثانی که ساکن  
 و او ندان الفتحه اجتهاد الخیرات بعد اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او غام کردند  
 او غام کردند و تا آخرش را جزم کرده علامت جزئی سقوط حرکت شد اتفاقاً ساکنین شده

بالکسر بعد از اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او غام کرده اند تا خوانند و بعضی ترک  
 او غام کرده اند تا خوانند تا آخر را از آخر آن بنا کرده تا که علامت است استقبال بود  
 آنرا حذف کردند تا بعد حذف ساکن ماند سوره وصل مکسر در اولش در آورده  
 امر همان باشد بکون آخر آخرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط نون  
 اعرابی شد تا آخر باشد و بر بنیاس است آخر و آخری و آخر از آخرین را از آخرین  
 بنا کرده تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کرده تا بعد حذف ساکن ماند  
 سوره وصل مکسر در اولش در آورده تا امر همان باشد بکون آخر آخرش را بر  
 آوردند زیرا که بعضی است آخر و آخری و آخر از آخرین را از آخرین  
 مضارع در آخرش را جزم کرده علامت جزئی سقوط حرکت شد التقاء ساکن  
 شد میان هر دو را اول که برای او غام ساکن شده بود و را ثانی که علامت  
 جزئی ساکن شد و بعضی را ثانی را حرکت فتح در اولان لغت اخف الحركات  
 بعد از اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او غام کرده اند تا خوانند و بعضی  
 را ثانی را اول که کسر و اولان ساکن بود آخر حرکت بالکسر بعد از اول  
 ساکن ثانی را در دوم او غام کرده اند تا خوانند و بعضی ترک او غام  
 کرده اند تا خوانند تا آخر را از آخر آن بنا کرده تا که علامت است استقبال بود  
 آنرا حذف کردند تا بعد حذف ساکن ماند سوره وصل مکسر در اولش در آورده  
 امر همان باشد بکون آخر آخرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط نون  
 اعرابی شد تا آخر باشد و بر بنیاس است آخر و آخری و آخر از آخرین را از آخرین  
 بنا کرده تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کرده تا بعد حذف ساکن ماند  
 سوره وصل مکسر در اولش در آورده تا امر همان باشد بکون آخر آخرش را بر  
 آوردند زیرا که بعضی است آخر و آخری و آخر از آخرین را از آخرین  
 مضارع در آخرش را جزم کرده علامت جزئی سقوط حرکت شد التقاء ساکن  
 شد میان هر دو را اول که برای او غام ساکن شده بود و را ثانی که علامت  
 جزئی ساکن شد و بعضی را ثانی را حرکت فتح در اولان لغت اخف الحركات  
 بعد از اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او غام کرده اند تا خوانند و بعضی

حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک هرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را  
 در دوم اوغام کردند <sup>بجز</sup> خوانند و بعضی بترک اوغام <sup>بجز</sup> خوانند <sup>بجز</sup> قیاس شکلم  
 واحد ومع الغیر است <sup>بجز</sup> در اصل <sup>بجز</sup> بود چون لام امر بر اول فعل مضارع مجهول در  
 آخرش را جزم کرده علامت جزئی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو  
 را در اول که برای اوغام ساکن شده بود و را ثانی که علامت جزئی ساکن  
 گشت بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتح اخفت الحركات بعده اول  
 ساکن ثانی متحرک اول را در دوم اوغام کردند <sup>بجز</sup> خوانند و بعضی را ثانی را حرکت  
 کسره دادند لان الساکن اذا حرک هرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را  
 در دوم اوغام کردند <sup>بجز</sup> خوانند و بعضی بترک اوغام <sup>بجز</sup> خوانند <sup>بجز</sup> قیاس  
<sup>بجز</sup> بود چون لامی بر اول فعل مضارع مخاطب معاوم در آید آخرش را جزم کرده علامت  
 سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو را در اول که برای اوغام ساکن  
 شده بود و را در دوم که برای علامت جزئی ساکن گشت بعضی را ثانی را حرکت  
 فتح دادند لان الفتح اخفت الحركات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم  
 اوغام کردند <sup>بجز</sup> خوانند و بعضی را ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک  
 هرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم اوغام کردند <sup>بجز</sup> خوانند  
 و بعضی بترک اوغام <sup>بجز</sup> خوانند <sup>بجز</sup> قیاس شکلم <sup>بجز</sup> بود چون لامی بر اول فعل مضارع  
 مجهول در آید آخرش را جزم کرده علامت  
 جزئی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو را و الی آخره و همچنین  
 است <sup>بجز</sup> بود چون لامی بر اول فعل مضارع مخاطب معاوم در آید آخرش را جزم کرده علامت











کم یعد کم یعد لا یعد لا یعد یعد یعد لا یعد الامر منه یعد یعد یعد یعد یعد و المنی عنه  
 لا یعد لا یعد لا یعد لا یعد الطرف منه یعد یعد یعد ان یعد یعد و الاله منه  
 یعد یعد ان یعد یعد یعد یعد یعد یعد یعد یعد یعد یعد یعد یعد یعد یعد یعد یعد  
 یعد یعد افضل التفضیل منه او عد او عد ان او عدون او ابر او یعد و الموت منه  
 و عدی و عدیان و عدیات و عد و عدی ای ماضی معلوم را از وقت تا زمان بگذران  
 خودست و عدت و عدت تا و عدتم و عدت و عدت تا و عدت و عدت تا و عدت  
 و اصل و عدت النح یعد و ال ذنابهم آمدند بر دو قریب المخرج وال را تا کرده و تا  
 تا او تمام کردند و عدت النح شد مجهول بر قیاس معلوم مضارع یعد یعدان یعدون  
 یعدون در اصل یعد یعد یعدان تا یعدون بودند و او واقع شد میان یعد  
 مفتوحه و کسره لازمی نقیل بود انداختند یعد النح شدند تعویذ توان ال یعد  
 یعد یعدان النح بودند و او واقع شد میان انست یا مفتوحه و کسره لان  
 نقیل بود انداختند یعدان النح شدند مضارع مجهول از تعلیل المسموع اسم  
 فاعل جمع تکمیل یک و عدو و عاد و عد بر قیاس غیره غیره یعدت او یعدت  
 و ان و اعدت و اعد اسم بر وزن یعدن انما استعمل کما یعد یعدت و یعدت و یعدت  
 را انهم و اوند ثانی قابل حرکت بود و انزا بود و مفتوحه بدل کردند سوم جایای تصنیف  
 در آوردند و یعدت بعد و و او در اول کلام هم آمدند اول را بمنزله بدل کردند  
 او یعدت و اعدت جمع تکمیل از ان و اعدت است و اعدت اسم و عدان بود چون خوان  
 را اسم و عدان را جمع تکمیل حرکت اول مفتوحه است ثانی قابل حرکت نبود  
 انزا بود مفتوحه بدل کردند سوم جالف جمع تکمیل در آوردند و عدت را و عدت را